

به عراق رفت، و بجای او حکم بن عوانه کلبی گماشته شد.

در همین اوقات تحریک خلافت آل عباس در ممالک عربی بر ضد بنی امیه اندر خفا آغاز یافته بود و چون خراسان در سیاست مرکز مهمی بوده و خراسانیان نیز میخواستند سلطه عرب را در خراسان بایجاد خانه جنگی و نفاق در بین دودمانهای مقتدر عرب ضعیف سازند - بنابراین این سرزمین مرکز اختلاف با خاندان امیران مقتدر بنی امیه عرب گردیده و نخستین باریکنفر داعی بنی عباس که ابو محمد زیاد نام داشت، از طرف محمد بن علی بن عبد الله بن عباس به خراسان فرستاده شد، و نامه یی نیز بوسیله حرب بن عثمان که از اهل بلخ بود، به نام مردم خراسان رسید این گروه داعیان، بیداد و ستمگریهای بنی امیه را به مردم وانمودند، و چون شدت تبلیغ و مخالفت ایشان به عامل باژمر و حسن بن شیخ رسید، این خبر را به اسد رسانید، و اسد ده نفر از بن داعیان اهل کوفه را در کشان شاه مرو بکشت (۱۰۹ هـ) ۱

اشرس و جنید و هاشم

هشام بن عبد الملك در سنه ۱۰۹ هـ بعد از عزل اسد اشرس بن عبد الله سلمی را که مرد خیر و فاضل بود، و در خراسان به لقب جعفر شهرت یافته به خراسان فرستاد، و کاتب او خالد بن عبد الله قسری و سر لشکرش ابو امیه عمیره تبطی بود، و به قضای مرو محمد بن زید را گماشته بود، و فضال بن زیاد سلمی در هرات حکم میراند ۳.

چون اشرس بخراسان آمد، مردم خوش شدند، و او زمام تمام امور را بکف گرفت، و نخستین لشکر را بط (نگهبان مرز دشمن) را در خراسان بوجود آورد، که افسر آن عبد الملك بن دثار باهلی بود.

اشرس اهل ذمت ما و راء النهار را بدین اسلام خواند، و کسانی که مسلمان شدند،

۱- فتوح ۲۶ طبری ۳۹۲/۵ بیعد و الکامل ۶۶/۵ بیعد

۲- در طبری ۳۹۶/۵ جعفر است که بر وزن فقر به معنی وزغ و غوک است (برهان)

۳- مجمل ۱/۱۸۸

از جزیه معاف گردیدند، و با اینصورت مقدار خراج خراسان کسر کرد، و چون عمال اشرس بنمکر تأمین کسر خراج افتادند، دهقانان سغد و بخارا مقاومت کردند، و اشرس عمیره بن سعد را بر ایشان گماشت، وی بزرگان و دهقانان عجم را توهین نمود، و جامه‌های ایشان را درید، کمرهای آنها را در گردن شان انداخت، و چون مردم از ترکان استعانت نمودند، آشوبی پدید آمد و اشرس به آمل رفت، و ده هزار نفر لشکر خود را بر ماوراءالنهر سوق داد، و در حالیکه به نبردهای بخارا و دیگر بلاد ماوراءالنهر مشغول بود جنید بن عبدالرحمن در سنه ۱۱۱ هـ دو گردن بند دارای جواهر نفیسی را به هشام وزنش تقدیم داشت، که در ازای آن به حکمرانی خراسان بجای اشرس گماشته شد، وی ده هزار لشکر یان بصری را با فسیری عدرو بن مسلم و ده هزار کوفی را به قیادت عبدالرحمن بن نعیم بخراسان آورد، و قوای خود را به سی هزار تیر و سی هزار سپر یک از عراق با خود آورده بود، مجهز نمود، و علاوه برین در مقرری پانزده هزار نفر دیگر اختیار گرفت. جنید در مرو و مجشربن مزاحم و در بلخ سوره بن حر و در هرات ولید بن قعقاع عبسی را حاکم او و ملکی، و حبیب بن مره عبسی را سرلشکر گردانیده، و در سنه ۱۱۲ هـ عماره بن حریم را به تخارستان با ۱۸ هزار لشکر فرستاد، و ده هزار نفر دیگر را هم بقیادت ابراهیم بن بسام لیبی از جمله دیگر بدانسو سوق داد، و جنید بوسیله این قوا ساهادر ماوراءالنهر به حرب و نبرد مشغول ماند، تا که در سنه ۱۱۶ هـ در مرو بمرد.^۱

بعد از جنید از طرف هشام بر خراسان عاصم بن عبدالله هلالی والی شد، چون حارث بن سربج در حدود انتخذ (اندخوی کنونی) از طرف جنید مقرر بود، وی به عاصم تن داد، و تافاریاب پیش آمد، اما عاصم او را بعد از حبس رهان نمود، و حارث با چهار هزار نفر بسوی بلخ روی آورد، و از آنطرف نصر بن سیار باده هزار لشکر خود با او مقابل شد، ولی بلخیان هزیمت یافتند و حارث بلخ را بگرفت، و بر تمام بلاد جوزجان و فاریاب و تالقان و مرورود دست یافت، و باشصت هزار لشکر خود بر مرو حمله

۱- فتوح ۲۷ طبری ۳۹۷/۵ بید، الکامل ۷۲/۵ و ۷۶ زین الاخبار ۶۷ ب

نمود، و دهقانان جوزجان و ترسل دهقان فاریاب، و سهرب فرمانده تالقان، و قریا قس دهقان مرو را هم با خود ممد گردانید، ولی حارث درین جنگ شکست خورد، و بسا از یاران وی در دریای مرو غرق شدند.^۱

باز آمدن اسد:

یکسال بعد (۱۱۷هـ) عاصم از امارت خراسان موقوف شد و بجایش اسد بن عبدالله باز مقرر گردید، وی توجه خود را بدفع داعیان آل عباس گماشت که در خراسان نفوذ کرده بودند، و درین جمله عمار بن یزید مشهور به خداش (مرد ترسای نومسلم) در مرو بدست آمد، که دستهایش بریده و زبانش قطع گردید، و در سنه ۱۱۸ هـ اسد به شهر بلخ مرکز گرفت، و دیوانهای حکومت را بدانجا نقل نمود، و کارخانه‌ها ساخت، و ازینجا بر تخارستان و اراضی جبغویه تاخت، و آنرا فتح نمود، و چون به بلخ بازگشت، همان حارث بن سربج، در تبوشکان تخارستان آشوب نموده و از خاقان ماوراالنهر و مردم تخارستان و جبغویه تخاری سی هزار مرد جنگی را فراهم آورد و به خلم آمد.

اسد در (۱۱۹ هـ) با هفت هزار مرد خراسانی و شامی بمقابلش شتافته و کرمانی بن علی را بر بلخ حاکم گذاشت، و توای خاقان و حارث را درهم شکست، و تاسه فرسخ تعاقب نمود، بسا از ایشان را بکشت (۱۵۵) هزار گوسپند و چارپایان دیگر را به غنیمت گرفت. اما در جنگ موضع ورد که در جزه جوزجان واقع بود، طوفان باد و برف لشکر عرب را که به قیادت جعفر بن حنظله بهرانی می‌جنگید تپاه ساخته و مجبور بفرار نمود، و چون ابوالهندی اسدی بحضور هشام رسید، در باره این شکستی که اسد در سان (سان چارک کنونی) دیده بود، قصیده‌ی گفت که از آنجاست:

فکم من قتیل بین سان و جزه
کثیر الایادی من ملوک قماقم

ترکت بارض الجوزجان تزوره
سباع و عقبان لحز الفلاصم^۲

«کشته گان بین سان و جزه از ملوک بخشایندۀ دارای نعم فراوان بودند که

۱- طبری ۴۲۸/۵ بعد

۲- طبری ۴۵۵/۵ الکامل ۹۶/۵

درس‌رزمین جوزجان خوراک درندگان و عقابان شدند . »

بدر بامیانی: درینوقت درختلان مردی بامیانی که بدرطرخان نامداشت (غالباً ازاعقاب شیران بامیان) حکم میراند ، اسد لشکری را بقیادت مصعب بن عمرو خزاعی بدانجا فرستاد ، و بدرطرخان را بوعده امان پیش خواست ، طرخان برآمد و یک میلیون درهم را قبول کرد ، اما اسد باو گفت : تو مرد غریب بامیانی ! ازختل برای . طرخان جواب داد : تو بخراسان باده شتر کوچک آمدی ، و اگر اکنون ازین سرزمین می‌روی اموال ترا پنجمصد اشتر حمل نتوانند کرد منکه ایام جوانی خود را درینجا گذرانیده و به شمشیر مالی را بدست آورده‌ام ، چگونه بادست خالی برایم ؟ اما اسد در مقابل این پاسخ معقول و توهین آمیز مرد بامیانی برآشفست ، و باوجودیکه وعده امان داده بود او را بکشت . (۵۱۱۹هـ)^۱ اسد بن عبدالله درسنه (۵۱۲۰هـ) درروز جشن مهرگان در حالیکه تحفه هائی را به قیمت یک میلیون درهم از دهقان هرات میپذیرفت میوه نوریسیده امرودی را بددهقان هرات پرتاب کرد ، درین وقت زخم درونی او از هم شکافت و با اثر آن در شهر بلخ بمرد^۲ و اسد آباد بلخ بنا کرده اوست .^۳

نصر بن سیار و قتل امام یحیی حسینی

درسنه ۵۱۲۰هـ بعد از مرگ اسد ، مرد معروف و با تجربه امور خراسان نصر بن سیار لیشی از طرف هشام بن عبدالملک بر خراسان امیر شد ، وی در بلخ مسلم بن عبدالرحمن و وشاح بن بکیر را در مرورود ، و حارث بن عبدالله را در هرات و زیاد بن عبدالرحمن را در ابر شهر (نشا پور) حاکم گردانید .

درین هنگام نفوذ داعیان آل عباس برخلاف سلطه امویان در خراسان پهن شده بود ، و باوجودیکه عمال اموی با این مردم بشدت پیش آمدند ، ولی مصلحت خراسانیان این بود ، که ازین اختلاف آل عباس با فرمانروایان مستبد

۱- طبری ۴۶۳/۵ الکامل ۱۰۰/۵

۲- طبری ۴۶۵/۵ الکامل ۱۰۱/۵

۳- مجمل ۱۹۴/۱

اموی، به نفع خویش کار بگیرند، و درین هرج و مرج دودودمان مقتدر عرب، تشخیص سیاسی و آزادی خویش را کمایی کنند.

داعیان و رجال معروف آل عباس نیز خراسان را یگانه مرکز مهم فعالیت های سیاسی در مقابل امویان میدانستند، بنا برین امام یحیی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، بعد از آنکه پدرش زید از دست امویان کشته شد، خود وی به خراسان پناه آورد، و نزد حریش بن عمرو در بلخ متواری گردید، چون ولید بن یزید بن عبدالملک بر مسند امارت امویان بنشست، در سنه ۵۱۲۵ هـ به نصر بن سیار حکمران خراسان خبر دادند، که یحیی بن زید در منزل حریش در بلخ پنهان گردیده است. نصر به عقیل بن معقل عجلی حاکم بلخ امر داد، تا یحیی را گرفتار کند، عقیل در بلخ حریش را ششصد تازیانه زد، ولی سراغ یحیی را نداد، و بالاخر قریش بن حریش از هلاک پدر ترسید. و امام یحیی را بایاران او بدست عقیل داد، و نصر سیار او را در کهند ژمرو محبوس نمود، اما چون از دربار ولید امر رهایی او رسید، نصر بن سیار او را دوهزار درهم و دوا ستر بخشید (بقول الیعقوبی یحیی از زندان گریخت) و از بلخ به سرخس و بیهق آمد و با هفتاد (بقول الیعقوبی ۱۲۰ نفر) همراهان خود با عمر و بن زراره عامل نیشاپور که ده هزار لشکر داشت مقابل شد. اما خراسانیان جنگ نکردند و لشکر عمر و شکست خورد، و خود وی کشته شد، و امام یحیی روی بهرات و سرخس و بادغیس آورد، چون درینوقت از طرف نصر بن سیار سرلشکر سلم بن احوز هلالی به تعقیب امام یحیی گماشته شده بود او را با همراهانش در جوزجان یافت، و با ایشان درآ و یخت، و درین جنگ امام یحیی در روستای ارغوی (اکنون قراغوی) جوزجان بدست

سورة بن محمد کندی کشته شد (شعبان ۵۱۲۵ هـ) ۱

اما قریه ای که مدفن امام یحیی است اکنون «امام خورد» نامیده میشود که
بفاصله یکمتر در مشرق شهر کنونی سرپل (در شمال افغانستان بین بلخ

و میمنه) واقع است و مرقد امام یحیی نیز در آنجاست، و کتیبه‌ی بخط قدیم کو فی و بنایی کهن سال دارد، و این کتیبه که در گنج کنده شده تا جائیکه خوانده می‌شود چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا قبر السيد يحيى بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب رضوان الله عليه قتل بالرغوى فى يوم الجمعة فى شهر شعبان المعظم، سنة خمس وعشرين ومائة، قتله سلم بن اhoz فى ولاية نصر بن سيار، فى ايام الوليد بن يزيد لعنهم الله، مما جرى على يد ابي حمزه احمد بن محمد غفر الله له ولوالديه... مما امر ببناء هذه القبة الشيخ الجليل ابو عبد الله محمد بن شادان الفارسى (القادسى؟) حشره الله مع محمد واهل بيته... مما عمل البناء الترمذى غفر الله له ولوالديه هذا القبة ابو عبد الله محمد بن شادان فارسى ابو محمد وعلی غفر له ولوالديه برحمتك يا ارحم الراحمين... الامير ابي بكر والامير محمد بن احمد واحشرهم مع محمد المصطفى (ص) وعلی المرتضى ووليه المجتبى... الحسينيه محمد بن شادان فارسى ابتغاء لثواب الله وتقر بألى رسول الله ومحبة لاهل بيته الطيبين.»

۱- این کتیبه نهایت مبهم و پیچیده نوشته شده، و قدمت عهد نیز در آن شکست و ریخت فراوان وارد نموده و بصورت فوق یکی از فضلای جو زجان آنرا خوانده و در نامه ژوندون کا بل (شماره ۱۵۰ سرطان ۱۳۴۱ ش) نشر شده است. مخفی نماید که طرز این بناء با بنیة عصر سلجوقیان شبیه است و گمان غالب میرود که درین عصر بناء شده باشد. و ما اکنون بانى آن محمد بن شادان رانمى شناسیم، ولى بقول ابن خلکان یک نفر علی بن شادان در عصر سلجوقیان معتمد علیه شهر بلخ بود، که وزیر معروف حسن بن علی نظام الملك طوسی (۴۰۸-۴۸۵هـ) در اوایل نشوونمای خود در خدمت او کتابت کردی، و علی او را دو هر سال مصادره نمودی، تا که حسن از او گریخت و بخدمت داود بن میکائیل سلجوقی پیوست (وفیات الاعیان ۱/۱۴۲) اگر این علی حکمران بلخ با محمد بانى آن بناء برادر و پدر ایشان (شادان) فردی واحد و مشترک باشد، پس ایام زندگانی این برادران را در حدود (۴۳۰هـ) پنداشته میتوانیم که این بنا هم از همین عصر خواهد بود.

این بود متن آنچه ازین نوشته کهنه خوانده میشود ، روشن است که این بناء و کتیبه آن به شیعیان اهل بیت تعلق دارد و نوشتن کلمه لعنهم الله میرساند که بعد از ختم دوره امویان نوشته شده که بیمی از امویان درین نبوده است .
 عبدالحی گردیزی گوید :

اورا به قصبه اینسو حرب کردند و یحیی بن زید بکشند^۱
 نام این دیه که مقتل امام بوده در مر وج الذهب مسعودی
 (ج ۶ ص ۶) ارعونه و در عمدة الطالبا ابن مهنا (چاپ بمبئی
 ۱۳۱۸ ق صفحه ۲۳ ارعوی ، و در دایرة المعارف اسلام
 (ج ۴ ص ۱۲۱۵) ارغوه چاپ شده و پیدا است که این همه
 تحریفات کلمه ارغوی بوده است .^۲

باری جنبش امام هژده ساله ، یحیی بن زید ، که از خاندان نبوت بود برای
 خراسانیان موقعی داد ، تا از مظالم و ستمگریهای عمال امویان عملاً اظهار نفرت
 نمایند ، و هنگامیکه امام یحیی فقط ۱۲۰ نفر و یا بقولی ۷۰۰ نفر همراهِ داشت ،
 قوای ده هزاری سلم بن احوز ، که لابد عناصر خراسانی در آن بوده اند نجات
 و در نتیجه عامل نشاپور عمرو را بکشند ، و مسعودی این جنبش امام یحیی را حرکتی
 در مقابل ظلم و ستمگریهای عمال اموی میداند .^۳

شخصیت امام یحیی در نزد تورکان نومسلمان که مزبجی از عقاید قدیم
 خود داشتند ، با حیرت و بهت عقیدوی تلقی گردید ، و او و خاندانش را اشخاص

۱ - زین الاخبار نسخه خطی ورق ۶۹

۲ - تعلیقات طبقات ناصری طبع کابل ۱۳۴۲ ش ۲/۳۸۷ موضع دفن امام یحیی در
 جوزجان مشهور بود و شاعر عربی دعل بن علی در قصیده رثای ائمة آل علی به آن اشارت نموده
 و گوید :

قبور بکوفان و آخری بطیبة	و آخری بفتح مالها صلوات
و آخری بارض الجوزجان محلها	و قبر بپا خمی لدى القربات
	(مروج الذهب ۳/۲۲۳)

۳ - مروج الذهب ۳/۱۴۵

فوق العاده شمرند، و در تجلیل ایشان غلو و افراط نمودند مثلاً زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (متوفی ۵۶۸۲ = ۱۲۸۳ م) در بغراج از تورکانی خبر میدهد که به یحیی بن زید علوی خود رانسبت دهند، و کتابی زرین دارند، که بر غلاف آن مرثیتی از مرگ زید منقوش است، و این کتاب را اهمیت عظیم دینی دهند و زید را پادشاه و حضرت علی را اله العرب شمارند، و چون به آسمان نگرند گویند:

«والله عربست که گاهی بلند می رود و گاهی پایین آید»^۱.

ازین روایت قزوینی و کتیبه مزار امام یحیی در جوزجان پیداست که مردم با عقیدتی تمام داشتند و او را از دودمان پیامبر ﷺ و ناجی خود از ستم امویان میدانستند.

قتل عبد الله بن معاویه

عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار بن ابی طالب از رجال دودمان رسالت است، که جدۀ او زینب بنت فاطمه دختر حضرت رسول ﷺ بود، وی در سنه (۵۱۲۷) در کوفه جنبش نموده و مردم را بخود خواند، عبدالله بن عمر بن عبد العزیز والی کوفه، روزی سه صد درهم را با او و برادرانش مقرر نموده؛ و او را بدین طور اقناع میکرد.

چون بعد ازین بین عبدالله بن عمر، و امرای دیگر عرب در کوفه نزاع افتاد، و ابن عمر در کار خود ضعیف گردید مردم بدور عبدالله بن معاویه فراهم آمدند، و او را بکاخ حکومت بردند، و با او بیعت کردند، ولی وی هزیمت دید و از کوفه برآمد. عبدالله از کوفه به مداین رفت، و حلوان و اصفهان وری را گرفت و بقول زامباور بنام خود سکه هم زد چون دران نواحی نیز شکست دید، از راه کرمان به خراسان روی آورد، و با امید اینکه بومسلم طرفدار آل نبوتست، و از حمایت خواهد نمود با طرف هر ات آمد.

۱- کتاب عقیده و شریعت در اسلام از گولزیه ترجمه عربی ۲۲۰ به حواله آثار ابلاد قزوینی

طبع و و ستنفله در گوتینگن ۱۸۴۸ م

درینوقت درهرات ابونصر مالک بن هیثم خزاعی حکم میراند، و او عبدالله را بهرات خواند، چون عبدالله بدانجا رسید، مالک خبر آمدنش را به بومسلم داد، تا که بامربومسلم درسنه ۱۲۹ هـ درهرات تکیه خواب را بر روی او نهاده و بدینوسیله کشته شد، ومدفن اودرهرات معروفست^۱

این بود آنچه ابن اثیر درباره عبدالله بن معاویه نگاشته، ولی فصیح احمد جوافی درمجمل فصیحی (۲۰۷/۱) و عبدالله حسینی مشهور به اصیل الدین واعظ (۸۶۴ هـ) در مقصد الاقبال (ص ۱۱) و جلال الدین بن عبدالحمید در وسیله الشفاعت (خطی ص ۱۲) سال شهادت عبدالله را (۱۳۴ هـ) نوشته اند، که همان قول ابن اثیر موثق است، و خواند میر نیز در حبيب السیر (۲/۱۹۷) همان سال ۱۲۹ هـ را تأیید کرده است و مؤلفین این کتب مینویسند: چون عبدالله به قهستان آمد، ابومسلم مروزی به شبل بن طهمان^۲ که از قبل اودرهرات حاکم بود نامه نوشت، که بهر نوع و وسیله که میسر شود او را نزد يك خود طلب کن، پس شبل هدایای تمام مرتب ساخته، و مکتوبی در غایت احترام به نزد او فرستاد، و به آمدن هراتش ترغیب نمود. . . . تا اینکه به اسفزار هرات وارد شد، و از آنجا به شهر هرات قریب درب خشک فرود آمد. . . . پس شبل با بومسلم نامه فرستاد که آنچه مقصود بود بحصول پیوست.

ابومسلم پنهانی بروی نامه نوشت که کارش را تمام کن، و سرش را بمن بفرست! پس آن بزرگوار را بگرفتند و بعد از چند روز بقتل رسانیدند، و سر مبارک را به نزد ابومسلم فرستادند، و بدن مبارک را در تل قطیبان در مصرخ مدفون ساختند. و این واقعه در ۱۳۴ هـ واقع شد.^۳

مزار عبدالله اکنون درهرات مشهور است، و درسنه ۷۰۶ هـ ملک غیاث الدین

۱- الکامل ۱۷۷/۵

۲- ابوعلی شبل بن طهمان هروی از جمله دوازده نفر نقیب خلافت آل عباس بود، که در سنه ۱۰۰ هـ از طرف محمد علی بن عبدالله بن عباس تعیین شده بودند. (طبری ۳۱۷/۵)

۳- تلخیص از مقصد الاقبال ۱۲ و وسیله الشفاعت خطی ۱۰

محمد ولد ملك شمس الدين كهين پادشاه آل كرت بران گنبدی را ساخته که الواح آن مزار را در سنه ۱۳۰۷ هـ نوشته اند:

كهينز مصرخ جائست در شمال شهر هرات، متصل به قلعه باستانی شهر که در زمان قدیم شهرت داشت، و مولد خواجه عبدالله انصاری است، و این جای را از آن رومصرخ گفته اند: که صرخ در عربی بمعنی آواز است، و گویند پس از قتل عبدالله آرازی در كهينز پیچید، و بدان آواز خراب شد، و بعد از آن به مصرخ شهرت یافت^۱ و خواند میر مورخ نیز گوید:

«مدفن آن جناب مصرخ هرات است و بمزار سادات اشتهار دارد.»^۲ وجه تسمیه پدر عبدالله را به معاویه چنین نوشته اند: که پدرش نزد معاویه بود. و با مؤدبه تولد فرزندش دادند، حضرت معاویه از خواهش کرد که صد هزار درهم را بگیرد و نام معاویه را بر فرزندش گذارد، و چون او قبول کرد، مردم گفتند: چه نام بدی را به بهای اندک خرید! ^۳

در باره عقاید عبدالله بن معاویه، محمد بن عبدالکریم شهرستانی چنین می نویسد:

«و این عبدالله به تناسخ قایل بود، و آنکه روح شخصی بشخص دیگر منتقل تواند شد، و ثواب و عقاب منوطست به اشخاص بنی آدم یا اشخاص حیوانات. و دعوی او آن بود که روح الله عیسی عليه السلام معاودت نموده و در او حلول کرده و دعوی الوهیت و نبوت کرد و چنان انگاشت که بعلم غیب مطلع گشته، و متابعان او با طاعت او مشعوف گشتند و بقیامت کافر شدند، زیرا اعتقاد کرد ند که تناسخ در دنیاست و ثواب و عقاب درین اشخاص خواهد بود... و میانه اصحاب عبدالله بن معاویه و اصحاب محمد بن علی پد رسفاح و منصور خلفای عباسی متوفی ۱۲۶ هـ

۱- مجمل فصیحی ۲۰۷/۱

۲- حبیب السیر ۱۹۷/۲ طبع تهران ۱۳۳۳ ش

۳- ابن اثیر ۱۷۷/۵

خلافی قویست، زیرا هر دو دعوی و صیت از ابی هاشم ابن محمد بن حنفیه کنند
در امامت. « ۱

بعضی از اولیان هرات در عصر امویان

- ۱- علی بن عامر ضبی (منسوب به ضب نام کوهی در حجاز) سال ۱۰۰ هـ
- ۲- عباس بن اوس و محصن بن خزیمه سال ۱۰۳ هـ
- ۳- فضل بن هناد (۱۰۵ هـ) که از قبل خود ابراهیم بن عبدالرحمن حنفی را کفالت داد:
- ۴- مجشربن مزاحم سلمی و شجاع بن تیهان قرشی سال ۱۰۷ هـ
- ۵- فضال بن زیاد سلمی سنه ۱۰۹ هـ
- ۶- یحیی بن ضبه سنه ۱۱۱ هـ
- ۷- ولید بن قعقاع عنسی و حاتم بن معاویه و یزید بن عماد ازدی ۱۱۲ هـ
- ۸- قاید بن منیع سعیدی ۱۱۵ هـ
- ۹- ابراهیم حنفی ۱۱۶ هـ
- ۱۰- حارث بن حشرم عامری و زیاد بن عبدالرحمن عامری ۱۲۰ هـ
- ۱۱- بشر بن بسطام حنظلی بار اول سنه ۱۲۱ هـ بار دوم سنه ۱۲۴ هـ
- ۱۲- مغلس بن زیاد عامری سنه ۱۲۲ هـ
- ۱۳- خطاب بن محمد سلمی سنه ۱۲۳ هـ
- ۱۴- مراره بن شهاب سنه ۱۲۵ هـ
- ۱۵- ابراهیم بن عبدالرحمن سنه ۱۲۶ هـ
- ۱۶- هیضم بن مسلم عبدی سنه ۱۲۷ هـ و او از جمله هاشمیان بود، که
همدرین سال عزل شد، و بجایش مقداد بن شرحبیل عنسی آمد.
- ۱۷- خازم بن عبدالله در سنه ۱۲۸ هـ و بعد از آن هم درین سال علی بن
معلل حنفی و عماد بن علی هر دو خازم بن عبدالله را بکشتند، و علی بن معلل از

۱- الملل والنحل ۱/۱۵۷ برهامش ابن حزم و ترجمه فوسی سد رترکه ۱۱۱

هرات برت و غسان بن علی را نایب خود بهرات گذاشت .

۱۸ - اول امیر که از قبل هاشمیان بهرات آمد، عثمان کرمانی ازدی، و

بسام بن ابراهیم بودند، و ایشان از عمال بومسلم اند سنه ۱۲۸هـ

۱۹ - نصب فرمودن ابو مسلم مرعثمان کرمانی و بسام بن ابراهیم و مالک

بن هیشم و ابوعلی شیبانی را بهرات درسنه ۱۳۰هـ و همدین سال ابوعلی شبل

بن طهمان شیبانی با یالت هرات آمد، و ابو نصر موسی بن حسان بر عمل خراج

بهرات مقرر شد، تا که درسنه ۱۳۹هـ معزول و بجایش ابوسهل هیشم بن سلیمان

سعدی و عبدالله بن اسحاق و هشام بن یزید بن فضل آمدند. ^۱

این بود فهرست عمال معروف دوره امویان در هرات که بعد از ایشان حکمرانی

هرات بکارداران دولت عباسی باز ماند، و ما نامهای ایشان را در ذیل حوادث

دوره آل عباس ذکر خواهیم کرد .

نمودار و الیان خراسان

اکنون نمودار مفصل و الیان خراسان را از اول فتوح اسلامی تا خروج

ابو مسلم خراسانی در دوره خلفای راشدین و امویان در ذیل میدهم :

آغاز فتوح اسلامی در خراسان ۲۳هـ

احنف بن قیس ۲۳هـ

عمیر بن عثمان حدود ۲۸هـ

عبدالله بن قیس حدود ۳۰هـ

عبدالله بن عامر ۳۲هـ

قیس بن هیشم ۳۲هـ }
نایبان او }
عبدالله بن خازم ۳۳هـ }

خلید بن کاس (از طرف حضرت علی) ۳۶هـ

خلید بن قره بوعی (از طرف حضرت علی) ۴۷هـ

۱ - این فهرست حکام هرات از روی جلد اول مجمل فصیحی (صفحه ۱۸۲ تا ۲۱۰) ترتیب شده.

عصر امویان

قیس بن هیشم (باردوم از طرف حضرت معاویه) ۴۱هـ

عبدالله بن خازم (باردوم) ۴۱هـ

حکم بن عمرو الغفاری ۴۴هـ (متوفی ۵۰هـ)

امیر بن احمدیشکری ۴۵هـ

نایبان او } انس بن ابی اناس بن ربیع حارثی ۴۷هـ

غالب بن فضاله لیشی ۴۸هـ

خلید بن عبدالله حنفی ۵۰هـ

انس بن ابی اناس (باردوم) ۵۱هـ

عبیدالله بن زیاد ۵۳هـ

سعید بن عثمان بن عفان (برای مدت کم) ۵۶هـ

نایب او : اسلم بن زرعه (دو سال) ۵۶هـ

عبد الرحمن بن زیاد بن ابی سفیان ۵۸هـ

سلم بن زیاد ۶۱هـ

از طرف عبدالله بن زبیر

عبدالله بن خازم (بار سوم) ۶۴-۶۹هـ

نایبش : مهلب بن ابی صفره-۶۴هـ

اوس بن ثعلبه بن زفر ۷۰هـ

عبدالله بن خازم (بار چهارم) ۷۱هـ

از طرف عبدالملک اموی

بکیر بن وشاح ۷۱-۷۲هـ

امیه بن عبدالله ۷۳-۷۴هـ

مهلبیان

مهلب بن ابی صفره- ۷۸هـ

یزید بن مهلب ۸۲ هـ

مفضل بن مهلب ۸۵ هـ

قتیبه بن مسلم باهلی ۸۶ هـ - یزید بن مهلب (باردوم) ۹۷ هـ

جراح بن عبدالله حکمی (از طرف عمر بن عبدالعزیز) ۹۹ هـ

عبدالرحمن بن نعیم القرشی (قشیری) ۱۰۰ هـ

سعید بن عمرو حرشی (از طرف یزید اموی) ۱۰۱ هـ

مسلمه بن عبدالملک ۱۰۲ هـ

نابیش : سعید بن عبدالعزیز معروف به خذینه ۱۰۲ هـ

عمر بن هبیر ۱۰۲ هـ - ۱۰۳ هـ

سعید بن عمرو حرشی (نایب ابن هبیره) ۱۰۳ هـ

مسلم بن سعید کلابی (« » « ») ۱۰۴ هـ

خالد بن عبدالله قسری ۱۰۵ - ۱۲۰ هـ

اسد بن عبدالله قسری برادرش ۱۰۵ هـ

حکم بن عوانه کلبی ۱۰۹ هـ

اشرس بن عبدالله سلیمی (سلمی) ۱۰۹ هـ

جنید بن عبدالرحمن بن عمرو ۱۰۱ هـ

ابن ابی حارثه مصری متوفی ۱۱۶ هـ

عاصم بن عبدالله لالی ۱۱۶ هـ

اسد بن عبدالله (باردوم) ۱۱۷ هـ

جعفر بن حنظله بهرا نی ۱۲۰ هـ

نابیان او

یوسف بن عمر بن شیرمه ۱۲۰ هـ

نابیش : نصر بن سیار کنانی ۱۲۰ - ۱۳۱ هـ

ظهور ابو مسلم نخستین بار ۱۲۴ هـ

نصر بن سیار (والی مستقل خراسان) ۱۲۵ هـ - فرار ۱۳۰ هـ

بعد ازین ابو مسلم خراسانی در خراسان نهضت میکند، و وایان آل عباس برین

سرزمین حکم میرانند، که شرح آن در فصل دیگر خواهد آمد.

۵- سیستان و جنوب افغانستان در عصر امویان

در صفحات گذشته فتح کابل را از جبهه جنوب افغانستان بدست عساکر اسلامی ذکر کردیم، در سنه ۵۴۵ هـ از دربار حضرت معاویه، زیاد بن ابوسفیان برادر استلحاقی معاویه- که مادرش سمیه بود- بر بصره و خراسان و سیستان امیر شد و او ربیع بن زیاد حارثی را به سیستان فرستاد (سنه ۵۴۶ هـ)^۱

بقول تاریخ سیستان چون ربیع باینجا آمد، سیر تهاء نیکو نهاد، و مردمان را جبر کردند تا علم و قرآن و تفسیر آموختند، و داد و عدل فرو نهاد، و بسیار گبرگان مسلمان گشتند، و دیوان خراج او نهاد، و دبیران و برای حساب مستوفیان و مشرفان و استواران (معیتمدان) مقرر کرد، و درین امور رهنمای او حسن بصری بود؛ که بدون تدبیر او هیچ نکردی^۲

ذکر جنگهای ربیع بار تبیل پادشاه زابلستان در شرح احوال رتبیلان گذشت، وی درین جنگها تا بست و رنج (قندهار کنونی) و بلاد داور پیش رفته بود، و در سنه ۵۵۳ هـ بعد از امارت دو سال و دو ماه از جهان رفت^۳

بعد از ربیع عبیدالله بن ابی بکره در سنه ۵۵۱ هـ بر سیستان والی شد، وی بار تبیل زابلستان به یک میلیون درهم صلح نمود (و بقول تاریخ سیستان دو میلیون) ربیع را فرمان بود تا از سیستان گبران را برافکند، و آشکدهای ایشان خاموش گرداند، دهاقین و گبران سیستان قصد عصیان کردند، و نگذاشتند که آتش خانهای ایشان برکنده

۱- فتوح ۴۸۹ طبری ۴/۱۷۰، الکامل ۳/۲۲۸

۲- تاریخ سیستان ۹۲

۳- طبری ۴/۲۱۶ فتوح ۴۸۹

شود، چون از دربارشام درین باره استشاره کردند، جواب آمد که ایشان معاهدند، و نباید که معابد ایشان را خراب کنند، عبیدالله مردعامل و قاضی و سخنی و دلاور بود که تا کابل فتح کرد، ورتبیل را بصاح به سیستان آورد و بیصره فرستاد^۱ عبیدالله تاسنه ۵۳ ه در سیستان ماند و بعد از او از طرف حضرت معاویه عباد (بضمه اول) بن زیاد به سیستان آمد، وی مرد نیکی بود، و هر روز پنجشنبه بدادرسی مظلومان پرداختی، و هر حاجتی که از او بخواستندی تمام کردی، و عطادادی و نیکویی کردی بمردمان.

عباد از سیستان بقندهار و کابل لشکر کشید، و در جنگ ها ظفریافت
و خانه پرزریافتند، و غنایمی بزرگ بدست مسلمانان آمد^۲ بلاذری مواقع لشکر کشی های عباد را هم شرح میدهد، که از سیستان به سنا رود آمد، و از آنجا بر اطراف کهز^۳ و رود پارسیستان به هندمند (هیرمند) گذشت، و بعد از آن کشه را گرفت، و چون بیابان را قطع کرد، به قندهار رسید و با مردم قندهار جنگ کرد، و شکست داد، و قندهار را به دادن تلفات رجال مسلمان بگرفت. چون عباد کلاه های مردم قندهار را دراز یافت، مطابق آن بساختند که آنرا عباد به گفتندی.

ابن مفرغ ذکر قندهار و گرمسیر و جنگ آنجا را چنین کرده است:

۱- تاریخ سیستان ۹۴ قنوح ۴۹۰

۲- تاریخ سیستان ۹۵

۳- سنارود بفتح اول نام نهری بود، دریک فرسخی سیستان که از هلمند آب میگرفت، و بسا از روستاها را سیراب میکرد، و کشتی در ایام آب خیزی در آن حرکت میکرد. (مرصد ۲/۷۴۲)
۴- شاید گزه بکسراول و فتح دوم شهری در سیستان باشد، که معرب آن جزه است (معجم البلدان ۴/۵۹۹) در تاریخ بیهقی ۳/۱ نام قلعه کوه تیز آمده که شارستان رتبیل بود و امرای دربار غزنه محمود را در تگین آباد گرفته، و در آن قلعه حبس کردند، این نام در تاریخ سیستان (ص ۲۰۷) قلعه کوهز است که در رخد بود، ولی تحقیق بکار است که این هر دو یکجای بود یا دو؟
۵- شاید کشلک نخود متصل میوند کنونی بین مجرای ارغنداب و هلمند باشد.

۶- این ذکر قدیمتر قندهار کنونیست در دوره اسلامی، که در قرن سوم و چهارم هجری بجای آن تگین آباد ذکر می شود، و در عصر غزنویان و غوریان نام قندهار دیده نمیشود، بعد از آن در حدود ۶۰۰ ه در تاریخ هرات سیفی هروی باز نام قندهار بر همین شهر کنونی اطلاق میگردد.

کم بالجروم وارض الهمد من قدم
بقندها رومن تکتب منيته

ومن سرا ینکک قتلی لاهم قبروا
بقندها ر، یرجم دونه الخیر

«درگذر مسیر و سرزمین هند چقدر سرهنگان ما کشته شدند، که قبری را هم نیا فتند،

این داستان قندهار است و هر آنکه در آنجا درگذشت خبرش باز نیامد»

در سنه ۶۱ هـ بعد از وفات معاویه پسرش یزید بجای عباد برادرش، سلم بن زیاد را بر سیستان و خراسان و السی گردانید، و او برادر دیگر خود یزید بن زیاد را به سیستان فرستاد، درین اوقات مردم کابل سر بر نافتند، و ابو عبیده بن زیاد سپه سالار اموی را اسیر ساختند - یزید بن زیاد بر آنها لشکر کشید، و در جنگزه با ایشان جنگید، ولی درین پیکار یزید بن زیاد با جم غفیر همراهان خود کشته شد، و تازیان هزیمت یافتند.

چون سلم از شکست و مرگ برادر خود آگاه گردید، طلحه بن عبدالله بن خلف خزاعی را که به طلحة الملاحات معروف بود، برای نجات برادر به سیستان فرستاد، و عمر برادر طلحه را سر لشکری داد، طلحه ابو عبیده اسیر را از مردم کابل به پانصد هزار درم باز خرید، و از کابل به بست و سیستان برگشت، وی مردی دانا و خرد مند و بزرگوار بود، و مردم سیستان او را به سخاوت و عدالت و شجاعتش دوست داشتند، و در سیستان در حدود سنه ۶۲ هـ بمرد، و در تهل مهاجر سیستان دفن گردید.

چون طلحه درگذشت، پسرش عبدالله در سنه (۶۳ هـ) بر سیستان حاکم شد، ولی در بین سرداران تازی نژاد سیستان اختلاف پیدا آمد، و هر کسی نا حیثی را از آنجا بگرفت، و ترتیب را موقع میسر شد، تا ازین هرج و مرج سودی بگیرد، و ربقه اطاعت تازیان را از گردن دور کند، وی لشکر کشید، و زرنج پایتخت سیستان را بگرفت.

۱ - قوح ۵۳۲

۲ - کذا در قوح البلدان بلاذری ۴۹۰ که شاید همین غزنه باشد. این عراده شاعر این عصر درین وقایع قصیده ای دارد، که این بیت از انجاست: قتلی بجزنه و الذین بکابل و یزید اعلن شانه المکتوم (طبری ۴/۴۲۱)

درین اوقات یزید پسر معاویه نواسه حضرت معاویه درگذشته و بین مروان حکم پادشاه اموی و عبدالله بن زبیر نواسه دختری حضرت ابوبکر صدیق اختلاف و پیکار افتاده بود، ابن زبیر امارت عراق و خراسان را به حارث قباع بن عبدالله مخزومی داد، و قباع عبد العزیز بن عبدالله بن عامر بن کر یز را بر سیستان حکمران گردانید (سنه ۵۶۴)

عبدالعزیز سپاهیان ازهم پاشیده طلحه را فراهم آورد و شهر زرنج را از ربیع بگرفت، و چون ربیع بدست ابو عفرأ عمیر مازنی کشته شد، بعد ازین روی به بست و کابل نهاد و با بقایای ربیعان حربی صعب کرد، و کار کابل و زابل او را مستقیم گشت، و مظفر به سیستان باز آمد، عبدالعزیز مردی بود عالم، و اهل علم را دوست داشتی، و حتی از زبان دانشمندان زردشتی نیز نصایح و حکم را شنیدی، و بارستم بن مهر هر مزد مجوسی متکلم سیستان صحبتها داشتی، وی تا سال ۵۷۲ بر سیستان حکمران ماند، و چون در سنه ۵۷۳ بعد از قتل ابن زبیر از طرف عبدالمملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق و خراسان و سیستان والی شد، وی امیه بن عبدالله را خراسان و سیستان داد و امیه پسر خویش عبدالله بن امیه را به سیستان فرستاد که در سنه ۵۷۴ به سیستان رسید و بلا فاصله بار ربیع اعلان جنگ داد چون عبدالله به بست رسید، ربیع با او بیک ملیون درهم (بقول تاریخ سیستان دو ملیون) صلح را پیشنهاد کرد و یک خروار زر فرستاد، و سه صد هزار درهم را شخصاً به عبدالله تقدیم کرد، تالشکریان عبدالله شهرهای ربیع را نسو زانند و ویران سازند و بدین شرط پیمانی را امضاء کنند. ۱.

اما چون حجاج ازین سرگذشت آگهی یافت، در سنه (۵۵) ۵ موسی بن طلحه را به سیستان فرستاد، و او تا سال (۵۷۸) در سیستان حاکم ماند، تا در همین سال عبدالله بن ابی بکره از طرف حجاج بر سیستان والی شد، که حریش بن بسطام سپه سالار او بود، و بو بردعه بن عبیدالله نیز با سپاهی بزرگ با پلر بود. ۲

۱- قنوح ۴۹۱ تاریخ سیستان ۱۰۵ بجمد .

۲- تاریخ سیستان ۱۱۰، طبری ۱۳۴/۵ بجمد، قنوح ۴۹۱

سیستانیان از ضعف دولت عربی سود میبردند، و رتبیل پادشاه بومی زا بلسان نیز منظر فرصت نشسته بود، و مردم سیستان برای نجات خویش از سلطه امویان عرب در سیستان عناصر خوارج را تقویه کردند تا بقوانند در مقابل قوای نیرومند و مجهز امویان مقاومت کنند، خوارج تا مدتهای طولانی در سیستان مرکزیت داشتند، و در آن اوقات هر عنصری که در مقابل سلطه مرکزی خلافت قیام و خروج میکرد خارجی نامیده میشد و بنا برین اکثر عناصر آزادی طلب خراسان که از اطاعت امارت اموی سر می تافتند خارجی شمرده شده اند. و همین اصطلاح در عصر عباسیان نیز باقیماند. و این قوای خروج کننده عبارت بودند از عناصر بومی خراسانی و سیستانی و یا اعرابی که درین سرزمین ساکن شده و ثقافت آنرا پذیرفته بودند.

جیش الفناء :

عبیدالله با نیروی فراوان از حجاج دستور گرفته بود، که سرزمین رتبیل را بدست آورد، و لشکریانش را بکشد، و قلعه های او را براندازد، و زادگان او را برده گرداند، و بقول مولف تاریخ سیستان :

«حریش سپه سالار عبیدالله با سپاهی بزرگ بیامد، و مردمان سیستان بحرب پیش او باز شدند، و حربی سخت کردند، و بسیار مردم بکشتند، و سپاه حریش را گرسنگی و تشنگی اندر یافت، بسیار کشته گشتند، و شریح بن هانی الحارثی و عبدالله بن عباس آنروز بدین حرب کشته شدند، پس گروهی بهزیمت به قصبه اندر شدند، مردمان ایشان را طعام دادند، و بخوردند، چون بسیار خوردند، همه بمردند، چنانکه هیچکس از آن سپاه نماند یا کشته شدند یا بمردند، و عرب ایشانرا جیش الفناء نام کردند»^۱

عبیدالله در اوایل سال ۷۸ هجری سیستان رسید، و پسر خویش یو برد عه مغیره را به تولیت خراج و امور مالی گماشت، چون قوای رتبیل از طرف زا بلسان او را تهدید میکردند، از راه بیابان (بکوا) به بست شد، و درینجا دو قوه با هم مقابل گشتند،

با عیدالله سپاه بزرگ بود، و رتبیل با او حر بی سخت کرد، و بدست لشکریان عرب گاو و گوسفند و خواسته های فراوان افتاد، و به نزدیکه های کابل رسیدند، ولی لشکریان رتبیل به تدریج پس رفته، و ایشانرا بجائی رسانیدند، که برآمدن دشوار بود، و اندر عاقبت عیدالله به صلح راضی شد، تا بقول طبری و تاریخ سیستان و ابن اثیر هفت صد هزار درهم (و بقول بلا ذری صد هزار درهم) را به رتبیل پرداخت، و سه نفر فرزندان خودنهار - حجاج - ابی بکره را نیز بطور گروگان با پیمان کتبی بر رتبیل بفرستد. باین شرط: تا که وی بر سیستان باشد بار رتبیل جنگ نخواهد کرد.

عیدالله بچنین وضع اسفناك لشکریان خود را از جنگ رتبیل نجات داد، و در بیا بانهای بست بسا از ایشان از گرسنگی و تشنگی بمردند، و چون عیدالله به بست رسید، ازین مصیبت آنقدر غمگین گشته بود، که در بست بدر دگوش از جهان رفت (سال ۵۷۹) و گور او به بست است^۱

جیش الطواویس (لشکر طاوسان)

حجاج حکمران مقتدر اموی احوال شکست عیدالله و از بین رفتن لشکر بزرگ او را به عبد الملک پادشاه اموی خبر داد، و چون در لشکر عیدالله به مسلمانان خساره های هنگفتی رسید، و فراوان از بین رفتند، حجاج رای خلیفه را درباره لشکر کشی دیگر بر سیستان و رتبیل خواست. عبد الملک این کار را به صوابدید حجاج باز گذاشت، و او بیست هزار مرد کاری را از اهل بصره و بیست هزار را از کوفیان برگزید. ^۲ و از بین یکصد و بیست هزار سوار خود، ده هزار سوار جرار را نیز انتخاب کرد^۳

این سپاه دولت اموی بسیار مجهز و آراسته و پیراسته بود، اسلحه و اسبان را هوار و تمام لوازم جنگی را به ایشان سپردند. و بقول صاحب تاریخ سیستان

۱- فتوح ۴۹۲ طبری ۱۳۷/۵ تاریخ سیستان ۱۱۲

۲- طبری ۱۴۰/۵

۳- تاریخ سیستان ۱۱۲

آنچه ایشان را بایست از سلاح و ستور و بیستگانی (تنخواہ سپاہ) ہمہ مہیا کرد، و این سپاہ را جیش الطواو یس نام کردند، زیرا کہ ہمہ صناید و اشراف و ابناء نعم عرب بودند^۱

بلعی در ترجمہ تاریخ طبری درین بارہ گویند:

«و سپاہی گران بدو فرستاد۔ و دو بار ہزار ہزار (دو ملیون) ہزینہ کرد، جز آنک بروزی عطا داد، و آن سپاہ برفتند، و از نیکویی و تمام سلاحی کی بودند، مردمان آن سپاہ را جیش الطواو یس خواندند، یعنی بطاوسان مانند کردند.»^۲

لشکر طاوسان بدین ترتیب و بمصرف دو ملیون درہم آراستہ گردید، و حجاج بہ دلاوران لشکر بخشش ہا کرد، و روزیکہ این لشکر را سان میدید، بیکی از سواران دلیر و مجهز پنجاہ و پنج ہزار درہم بخشید.^۳

حجاج بر سر این لشکر آراستہ، یکی از رقبای خود عبد الرحمن بن محمد بن اشعث را کہ در تمام عراق اورا بنظر نفرت دیدی، مقرر گردانید، این شخص پیش حجاج سخت منقور بود، و ہموارہ در دل داشتی کہ اورا بکشد، وی روزی بہ محضر حجاج درآمد، و حجاج گفت: رفتار این مرد را ببینید، سوگند بخدا اگر ہمت یا ہم، گردن اورا خواہم زد^۴

در چنین حال حجاج در فرستادن عبد الرحمن مقاصدی داشت، کہ رقیب خود را از عراق دور ساختہ و در سیستان و زابل اورا بہ سر پنجاہ قہار مردم این سرزمین ور تبیل حکمران مجرب و جنگی آن کہ مقدرات جیش الفناء را فیصلہ کردہ بود بسپارد. تا اگر عبد الرحمن پیروز آید از شر خودوی و زابلیان جنگی فارغ باشد و اگر بشکند سر دشمن را بدست دشمن کوفتہ باشد.

۱- تاریخ سیستان ۱۱۲

۲- در ترجمہ بلعی طبع کانپور ہند (۶۷۱/۴) این عبارات مسوخ است و صورت صحیح آنرا مرحوم بہار در حواشی تاریخ سیستان (ص ۱۱۲) از نسخہ خطی بلعی مانند متن نقل کردہ است.

۳- طبری ۱۴۱/۵

۴- طبری ۱۴۰/۵

باری عبدالرحمن بالشکرتاوسان درسنه (۸۰هـ) ^۱ به سیستان رسید، وچنانچه دیده شد، مخالفان بنی امیه قبلاً درسیستان مرکزگرفته، وازینجا باقوای بنی امیه می جنگیدند، که مورخان ایشان راخوارج گویند. وحد سر. غالب آنست که این مردم به علت خروج خود برخلاف بنی امیه خوارج نامیده شده اند. زیرا اکثر ازگماشتگان ومامورین دوائی اموی وعناصر تازی ساکن خراسان و سیستان بودند، که برخلاف امرای بنو امیه خروج میکردند، وعصیان میورزیدند، ومردم بومی این سرزمین نیز ازین اختلاف عناصرهسلطه تازی به نفع خویش استفاده مینمودند.

نخستین مقابله عبدالرحمن درین سرزمین بامردی بود که همیان ^۲ بن عدی سدوسی نامداشت، وحجاج اورابه کرمان فرستاده بود، تااگر حاکمان سیستان وسند ضرورت بینند، ازوی کمک گیرند، ولی همیان برحجاج عاصی شد، وخروج کرد، وبقول صاحب تاریخ سیستان وی سالار بزرگ ازخوارج سیستان بود، باسپاه بزرگ آمده بود، وعبدالرحمن با او حرب کرد، وازهر دو گروه بسیار کشته شد، آخر همیان هزیمت کرد، وعبدالرحمن سرهای آن صننادید که ازان گروه کشته شده بودند، نزدیک حجاج فرستاد ^۳

عبدالرحمن بعد ازین فتح برخوارج، در زرنج سیستان قوای خود را فراهم آورد، وبرمنابر سیستان خطابه های آتشین داد، وتازیان رابه خطر یکه ازرتبیل ومردم بومی داشتند ملتفت گردانید، وازمهلب بن ابی صفره والی

۱- طبری واین اثیر این وقایع رادر ذیل حوادث سال ۸۰هـ آورده اند، ولی مولف تاریخ سیستان آمدن عبدالرحمن را سال (۸۲هـ) مینویسد چون سند طبری اقدم است، بران اعتماد توان کرد؛ وهم درین سال عبدالرحمن در سیستان نبود، ودر دیر حجاجم باحجاج می جنگید تا که درسنه ۸۳هـ شکست خورد، ودر سیستان به رتبیل پناه آورد (طبری ۱۶۳/۵)

۲- نام وی در طبری ۱۴۲/۵ ماندمتن است، ولی در تاریخ سیستان همام وهمان است چون در الکامل (۲۲۰/۴) نیز همیان است بنا بران ضبط نسخه واحد تاریخ سیستان را محرف باید پنداشت.

۳- تاریخ سیستان ۱۱۳

خراسان سپاه و مردم کاری خواست، و عبدالله بن عامر را که پدر وی سالار سیستان بود، و در مردم نفوذ و جاهتی داشت بنواخت، و بشهر اندر آورد، و سیستان را به اوسپرد، و خود وی با سپاهی گران روی به سرکوی رتایل نهاد^۱

رتایل چون از لشکر کشی عبد الرحمن آگهی یافت، بدو پیغام مصالحت داد، ولی عبد الرحمن نپذیرفت و به بست آمد، و با رتایل حر بی صعب کرد، و غنایم فراوان بگرفت، رتایل در امور جنگی خویش ترتیب خاصی داشت، که با دشمن دیه به دیه و قلعه به قلعه می‌جنگید، و پس می‌نشست، تا که قوای مقابل خود را به مواقع دشوار گذر و سختی بکشاند، ولی حریف او عبد الرحمن از امحای لشکرهای سابقه عبرت گرفت، و چون با این ترتیب جنگی رتایل آشنا بود، در اراضی مفتوحه عاملی را گماشته و مراکز برید (پست) تعیین کرد، و بر دره ها و مواقع مهمه پاسبانان را گماشت، و باین ترتیب بست و زابل و کابل را تا نواحی سند بدست آورد، و چون رتایل نیز به مواقع محفوظ و دور تر پرس نشسته بود، اندرین

سرزمین آرامشی پدید آمد، و عبد الرحمن خبر این پیروزیها را به حجاج داد^۲

پیشتر گفتیم: که بین این دو حکمران بزرگ در باراموی، یعنی حجاج و عبد الرحمن رقابتی دیرین بود، درینوقت که عبد الرحمن بر سیستان و زابل تا کابل مسلط آمد، و بعد از تنظیم این سرزمین نیرویی گرفت، حجاج از او بدرسید، و نامه‌های متعدد ارسال داشت؛ تا بر رتایل و کوشسارد شوار گذروی بتازد، اما عبد الرحمن چون هلاک خود را در این امر میدید به لشکریان خویش گفت:

«حجاج مرا امر میدهد، تا بر ارضی دشمن بتازم، ولی این سرزمینی است که دیر روز برادران شما در آن تباه شده‌اند، بنابراین نمیتوانم این امر حجاج را بپذیرم»

۱- طبری ۱/۵، ۱۴۱، تاریخ سیستان ۱۱۳، الکامل ۲۲۰

۲- طبری ۱/۵، ۱۴۲، تاریخ سیستان ۱۱۴، الکامل ۲۲۰، تاریخ یعقوبی ۲/۲۷۷

لشکریان و سرداران عرب، با عبدالرحمن یکجادر مقابل حجاج عاصی شدند، و باوی پیمان بستند که حجاج را از امارت عراق خلع کنند، و به مهلب بن ابی صفره حکمران مرودر خراسان نیز نامه نوشتند و او را به مخالفت حجاج بازخواستند.

عبدالرحمن بدین ترتیب از حجاج سرکشید، و به سیستان آمد، و بر بست عیاض بن همیان بگری (از بنی سدوس) را والی کرد، و زرنج را به عبدالله بن عامر تمیمی سپرد، و بارتبیل باین شرط صلح کرد، که اگر ظفر یابد، ابتدا باژی را از او نخواهد گرفت، و اگر شکست خورد باو پناهنده خواهد شد.^۱

عبدالرحمن بالشکر خود در سنه ۸۲ هـ از سیستان به جنگ حجاج حرکت کرد، و عبدالملک پادشاه اموی حجاج را تقویه نمود، و در بصره حربی سخت کردند، و عبدالرحمن هزیمت دید بکوفه رفت، و بمدد اهل کوفه در دیر جماعم هشتادویک بار حرب کرد، و در نتیجه قوای حجاج بر و چیره شدند، و عبدالرحمن در سنه (۸۳ هـ) از راه پارس و کرمان واپس به سیستان آمد.^۲ و پس ازین عاقبت عبدالرحمن همان بود که در فصل اول و مبحث رتبدیلان گذشت و این حوادث به مرگ عبدالرحمن در سنه ۸۵ هـ خاتمه یافت.

۱- طبری ۱۴۷/۵، تاریخ سیستان ۱۱۵، الکامل ۲۲۳/۴، بعد، تاریخ یعقوبی ۳۷۸/۲، بعد.

۲- طبری ۱۶۳/۵، بعد، تاریخ سیستان ۱۱۶، الکامل ۲۲۳/۴، بعد، زین الاخبار ۶۳ الف

۶- والیان سیستان تا جنبش بومسلم ووضع رتبیل

چون رتبیل عبدالرحمن را به گماشتگان حجاج سپرد، بین ایشان صلح برقرار گردید، و حجاج عماره بن تمیم لخمی را بر سیستان والی گردانید (سال ۵۸۵) ولی چون رتبیل، عماره را به نظر نیک ندید، حجاج او را معزول داشت، و به جایش در سنه (۵۸۶) عبدالرحمن بن سلیم کنانی را مقرر کرد، که پس از یکسال بر طرف گردید، و بجای او مسمع بن مالک شیبانی آمد، وی با ابوخلد هخارجی که بسا از بزرگان سیستان با او بودند، حرب‌ها کرد، و او را بگرفت، و بدر بار حجاج فرستاد، و خود مسمع هم درین سال (۵۸۶) در سیستان بمرد، و برادرزاده اش محمد بن شیبان (یاسنان) بجایش نشست، ولی از طرف حجاج اشهب بن بشر کلبی که از اهل خراسان بود، بر سیستان والی شد، وی بار رتبیل در تحصیل باؤسختی نمود، و رتبیل شکایت او را به حجاج نوشت، که بدین سبب فوراً معزول گردید^۱ چون عبدالملک بن مروان پادشاه اموی بمرد، ولید بن عبدالملک رادر دمشق بیعت کردند، وی حجاج را بر عراق و خراسان و سیستان باقی گذاشت، و حجاج خراسان و سیستان را به قتیبه بن مسلم باهلی سپرد که، شرح احوال وی در مناطق شمال مملکت قبلاً داده شده است.

قتیبه دوباره به سیستان آمد: نخستین بار در رجب سال (۵۸۶) که بر مقدمه او برادرش عمر و بن مسلم بود، وی بار رتبیل در آویخت، و از و بجای باز جنسی مسکوک نقدخواست، ولی رتبیل تن نداد و گفت: با حجاج بدان جنس (عروض) صلح کرده ام.

۱- ابلدان یعقوبی، ۴۶، فتوح ۴۹۲، تاریخ سیستان ۱۱۸

چون عمرو چگونگی حال را به قتیبه نوشت، وی به سیستان آمد و ترتیبیل باو پیغام داد: «من سرکشی نکرده‌ام، همان باژجنسی را بگیرید و ستم نکنید، و اگر به صلح راضی شوید خیر شماست، و الا امیدوارم بر شما چیره شوم». قتیبه به لشکر یان خود گفت: «این مرزی شوم است و دران عبد الله بن امیه و ابن ابی بکره و د یگر دلیران عرب کشته شده‌اند و ما نمیتوانیم از حیل جنگی ترتیبیل نجات یابیم وی خوراکه و علوفه ما را خواهد سوخت و به قلاع محکم پناه خواهد گرفت پس بهتر است به گرفتن اموال جنسی قناعت کنیم»^۱

وی روزگاری در سیستان بماند، و باز بخراسان شد و عبدربه بن عبد الله لیبی را در سیستان حاکم گردانید، و اشعث بن بشریر بوعی را برای توضیح وضع سیستان و خراسان با بارهای هدایا، نزد حجاج فرستاد، حجاج همین اشعث را که مردی بصیر بود، در سال ۵۸۸ بجای عبدربه والی سیستان کرد، وی به بست رفت، و با ترتیبیل شرایط صلح را مذاکره نمود، چون صورت معاهده را به حجاج نوشت، حجاج را آن صلح اندک آمد، و خشم گرفت، و اشعث را معزول کرد، و بازامور سیستان را به قتیبه سپرد، قتیبه برادر خود عمر و بن مسلم را به سیستان فرستاد، و او روزی چند به سیستان بود، و باز به بست شد، و حرب ترتیبیل آغاز کرد، و آخر صلح افتاد، بر هشتصد هزار درهم. چون این مطلب را به حجاج مخا بره کردند، باز حجاج راضی نشد، و قتیبه را ۱۰ مرد داد، تا بنفس خویش بحرب ترتیبیل به سیستان رود. ۲. قتیبه در سنه (۵۹۲) در عصر ولید بن عبد الملک به سیستان آمد، وی مرد کاری بود، و مردمان و علمای سیستان را تالف کرد؛ و سپاهی قوی برای نبرد با ترتیبیل بساخت، و برای اینکه مقاومت خود را بدشمن نشان دهد، هزار جفت گاو کارگر جمع کرد، بادو هزار مرد بزرگر، و آلات بزرگری بر گرفت، و زمینی را تخم پاشید، و چنان نشان داد که تا این کشت به بار نرسد، ازین سرزمین نخواهد رفت. ترتیبیل چون این خبر را شنید بترسید، و دانست که قتیبه قصد بازگشتن ندارد. رسول فرستاد

۱- البلدان ۴۶، فتوح ۴۹۳، السکامل ۴/۲۷۳، تاریخ یعقوبی ۲/۲۸۷ زین الاخبار ۶۴ الف

۲- تاریخ سیستان ۱۲۰

ودوبار هزار هزار درم (دوملیون) بپذیرفت که هر سال بفرستد، و یکساله را نقد فرستاد
اندر ذی الحججه سال ۱۵۹۴^۱

اندرین میانه حجاج بن یوسف در سنه ۵۹۵ و ولید بن عبدالملک پادشاه اموی
در سنه ۹۶ ه از جهان رفتند، و قتیبه نیز در همین سال ۵۹۶ در فرغانه کشته شد،
پس سلیمان بن عبدالملک پادشاه اموی دمشق در سال ۵۹۷ یزید بن مهلب را بر
عراق و خراسان و برادرش مدرک بن مهلب را بر سیستان والی گردانید، مدرک
در سیستان دیرگاه بماند، ولی چون رتبیل او را وقتی نداد، و باژ را نپرداخت، یزید
برادر خود را از سیستان عزل کرد، و بجایش پسر خود معاویه بن یزید را درینجا
گماشت، معاویه با مردمان سیستان نیکوئی کرد، و رتبیل نیز مقداری را از باژ
پرداخت، و او تا مرگ سلیمان و خلافت حضرت عمر بن عبدالعزیز سال ۵۹۹
درینجا بماند.

۲. امارتبیل فرمانده زابلستان، بعد ازین آزادماند، و بقول بلاذری تا و آخر
حکومت بنی امیه و حتی به ابومسلم هیچ باژی نپرداخت، چون علت این امر از او
پرسیده شد گفت:

«کسانیکه لاغر شکم، و سیاه چرده بودند، و اثر نماز
در سیمای ایشان پدیدار بود، و پایزاری از برگ های خرما
داشتند، و نزد ما می آمدند، چه شدند؟»

جواب دادند: «ایشان در گذشتند». رتبیل گفت:
«اگر چه شما زیاده را نترید، ولی ایشان از شما با وفاتر و در
حمله خود شدیدتر بودند.»

چون از او پرسیدند: که چرا به حجاج باژ میدادی
و بمانیدی؟ رتبیل در پاسخ گفت: وی مردی بود که در راه
وصول بمقصد خود از هیچگونه مصارف گران و لو در همی ازان

۱- تاریخ سیستان ۱۲۱

۲- فتوح ۴۹۳، البلدان ۴۷، تاریخ سیستان ۱۲۲

عایدنمیشد، دریغی نداشت، ولی شما درهمی را خرج
نکنید، جز آنکه در مقابل یک درهم ده درهم را چشم داشته
باشید! ^۱

ازین استدلال رتبیل میتوانید نظرش در امور جهان‌داری و نیروی
مقاومتش را در مقابل امویان تخمین نماییم.

داری چون حضرت عمر ثانی در صفر سال ۵۹۹ هـ برمسند خلافت اسلامی
نشست، وی مامورین پاکدامن پارسایی را برگزید، و بقول صاحب تاریخ سیستان
سباک بن مندز شیبانی (به گفته یعقوبی: سیال) که مرد پاکدین و نیکوسیرت بود، به
سیستان فرستاده شد، و مردمان از و آسایش یافتند و فتنه برخاست، و بعد از آن
عبدالرحمن بن نعیم غامدی و سری بن عبدالله درینجا حکمرانی یافتند تا که عمر بن
عبدالعزیز در سنه ۱۰۱ هـ وفات یافت، ویزید بن عبدالملک پادشاه اموی، عمر بن
هبیره را بر نماز و حرب و قعقاع بن سوید را بر مال و خراج به سیستان فرستاد.
(سنه ۱۰۴ هـ)

قعقاع در سیستان از رود دهلمند نهری را کند، که شهر زرنج را سرسبز میساخت،
و از در طعام آن شهر میگذشت، و این آب را رود طعام گفتندی ^۲

وی تا آخر عهد عبدالملک در سیستان ماند، و چون در سنه ۱۰۵ هـ هشام بن عبدالملک
بر تخت امویان نشست، یزید بن غریف همدانی را بر سیستان حاکم ساخت، چون
رتبیل سرکشی داشت، و خراج نمی پرداخت، بلال بن ابی کبشه را بمقابل او
فرستادند. ولی رتبیل اطاعت نکرد، و بلال پس به سیستان برگشت، درین هنگام
قضاء سیستان، معمر بن عبدالله که از بزرگان سیستان و راوی احادیث بود داشت،
ولی خوارج باز چیره شدند، و بشرحواری امیر لشکر سیستان را بکشتند، بنا بر آن
در سنه (۱۰۸ هـ) اصف بن عبدالله کلبی (شیبانی) به حکمرانی سیستان آمد، و محمد

۱- فتوح ۴۳

۲- تاریخ سیستان ۱۱۲۵ لبلدان یعقوبی ۴۷

بن جمش سپه سالار او بود، ایشان در سال (۱۰۹ هـ) به بست آمده و بر رتبیل لشکر کشیدند، و حرب بهاء صعب کردند؛ آخر رتبیل بر مسلمانان راهها فرو گرفت، و بسیار مسلمانان کشته شدند، و خود اصفح را جراحی حتی بر سر آمد و چون به سیستان رسید، درینجا بمرد، و این جنگ در ۱۰۹ هـ بود^۱ و بعد ازین تا آخر عهد بنی امیه و الیان ذیل بر سیستان حکمران شده اند:

محمد بن حجر کندی:

بعد از مرگ اصفح در ۱۰۹ هـ به سیستان آمد و از طرف خالد بن عبدالله قسری حکمران خراسان مقرر شده بود، و روزگاری اینجا بود.^۲

عبدالله بن بلال برده:

وی بقول یعقوبی عبدالله بن ابی برده بن ابو موسی اشعری است، که جدش از یاران حضرت پیامبر بود. و در سنه (۱۱۱ هـ) از طرف حکمران خراسان خالد بن عبدالله به سیستان آمد، و مرد نیکو سیرتی بود، میان مردمان عدل کرد، و در موضع درپارس شهر زرنج مصلائی بزرگ ساخت، و ساحت آنرا به سیم و زر تقدس کرد، و برای آن اوقافی را معین نمود، و یکی از پارسایان عالم و محدث بزرگ عبدالله بن حسین مشهور به بو حریر اقبضای سیستان داد، در عصر حکومت عبدالله در سیستان زلزله صعب آمد، که کس چنان ندیده بود، و هم درین اوقات کار خوارج در سیستان قوی شد.^۴

ابراهیم بن عاصم عقیلی:

در سنه ۱۱۶ هـ از دربار هشام اموی، یوسف بن عمر ثقفی به حکمرانی عراق و خراسان و سیستان گماشته شد، و ابراهیم بن عاصم را در رجب همین سال به سیستان فرستاد، وی مرد نیکو و دادگر بود، تا آخر عمر هشام در سیستان بماند و در صفر

۱- تاریخ سیستان ۱۲۶، البلد ان ۴۷، تاریخ الیعقوبی ۲/۳۱۹

۲- تاریخ سیستان ۱۲۷ و یعقوبی در فهرست ولات سیستان نامش را بنیامورده.

۳- کذا در تاریخ سیستان ۱۲۷

۴- تاریخ سیستان ۱۲۷- البلد ان ۴۷

حرب بن قطن هلالی :

بعد از مرگ ابراهیم در سنه (۱۲۶) هـ بر سیستان والی شد، چون درین سال در عراق عبد الله بن معاویه یکی از داعیان آل محمد (علیہ السلام) خروج کرد و بعد از جنگها به سیستان آمد (شرح قتل او در هرات گذشت) حرب بن قطن نخواست که با او بجنگد، بنا بر آن از حکمرانی سیستان معزول شد، و در همین سال محمد بن عروان (عزان؟) آمد^۲ و او حرب را بگرفت، و زندانی کرد، اما حرب مردی نیکو سیرت و عادل بود، و بزرگان سیستان باز حاکمی او را برینجا از حکمران عرب خواستند، بنا بر آن واپس عامل سیستان شد، و لسی در بین قبایل بنی تمیم و بنی بکر سیستان نزاع افتاد و خون فجیع واقع شد، و حرب بر خویشتن بترسید و از سیستان برفت^۳.

سعید بن عمرو وقعة الشیوخ :

در سنه ۱۲۸ هـ سعید اعور به حکومت سیستان گماشته شد، وی در محرم همین سال بیامد، ولی تنها اعراب بنو تمیم او را اطاعت کردند، و بنی بکر سرکشی نمودند، و هم ازین رومردی بستی که بحتری بن سہلب (بقول یعقوبی : بجیر بن سہلب) نام داشت از دربار ابراهیم بن ولید پادشاه اموی، برای دفع فتنه به سیستان آمد، ولی میدان جنگ بین بنو تمیم و بنو بکر گرم تر شد، و بزرگان و پیر مردان بسیار در آن کشته شدند، که این واقعه را بدین سبب وقعة الشیوخ گفتند.

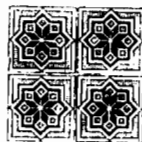
اما سیستانیان ازین خانه جنگی اعراب سود بردند، و بلو ائیان سعید و بحتری هر دو را از رنج راندند، و بجای ایشان سواران اشعرا در جمادی الاولی سنه ۱۳۰ هـ در سیستان نشانند.

۱- تاریخ سیستان ۱۱۲۸ | بلدان ۴۷

۲- در طبری ۱۰۷۳/۵ | بن عزان

۳- تاریخ سیستان ۱۱۳ | بلدان ۴۸

غو غای سیستان به حدود پنجاه هزار نفر رسیدند، و سوار و بختری را بکشتند، و هیشم بن عبدالله بغاث را به شرطی امیر ساختند، که هیچ بگری را به سیستان نگذارد که بیاید، و این بلوائیان بومی حصار زرنج را مدت بی در دست داشتند، تا که ابو مسلم عبدالرحمن در خراسان برآمد و این حوادث تا (۱۳۱ هـ) در سیستان دوام کرد. که ما بقیه حوادث این سرزمین را در فصول ما بعد به تفصیل خواهیم آورد.



۷- فتوح اسلامی در شرق و جنوب افغانستان

یعنی در بلوچستان و سند

در قرن نخستین اسلامی سلسله فتوح عرب از خراسان و سیستان باراضی شرقی ادامه داشته و تمام سرزمین های غرب معجری مهران (دریای سند) را فرا گرفته بود. چون این اراضی متصل ولایات خراسان و سیستان افتاده و تاریخ آن در اوقات فتوح اسلامی با آن ولایات مشترکست. بنا بر این نخست وضع جغرافی آنرا روشن ساخته و بعد از آن به حوادث دیگری که در اوایل فتوح اسلامی در آنجا واقع گردیده مختصراً اشارت می رود :

وضع جغرافی :

در قرن هفتم میلادی سرزمین های متصل خراسان و سیستان و رنج به سه ولایت بزرگ تقسیم شده بود، که در آن از قرن سوم میلادی پادشاهان محلی به لقب (شاه) که شرح آن گذشت حکمرانی می کردند، و ابی القاسم عبیدالله بن عبد الله احمد مشهور به ابن خردادبه جغرافیانگار محقق عرب که در حدود بین ۲۰۵-۲۸۰ هـ زندگی داشته و در دستگاره خلیفه معتمد عباسی کاردار برید و خبر (پست) بوده مینویسد: که از طرف دربار ساسانی اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ م) شاهانی بر سمیت شناخته شده بودند، که در آن جمله مکران شاه و قیقان شاه و قفص شاه (شاهان این سرزمین) در سلک بزرگ کوشان شاه و سجستان شاه و هندوان شاه و کابلان شاه و داوران شاه و قشمیران شاه و غیره نام برده می شوند.^۱

سه ولایت معروف که سرزمین های مانحن فیهمارا احتوا می کردند عبارتند از ولایت مکران - ولایت طوران - ولایت سند که گاهی تمام ولایت طوران را داخل ولایت سند نیز شمرده اند، و درین ولایات مردم کوچی بادیه نشین مالدارانی که از بقایای نژاد آریائی بودند سکونت داشته اند .

ولایت مکران:

که در غرب آن کرمان و در شمال آن سیستان و در جنوب بحر و در شرق آن هند بود، و ولایت خشک دارای صحرای وسیعی است که طول آن از تیز تا قصدار در حدود دوازده منزل باشد (هر منزل ۱۲ میل) و شهرهای معرف آن عبارتند از کیز، قیر بون - قصر قند - دزک - فهانتهره - راسک و شکر سپید (فانید) آن مشهور است. ۱ مرکز خاص تجاری مکران بر ساحل خلیج فارس بندر گاه تیز بزد، و پایتخت آن فنزبوریا بنجبور (پنج گور کنونی) نامیده میشود، دو شهر دیگر ارمبیل و قنبلی نیز شهرت داشت که نخستین اکنون اس بیله و در مین خیر و کوت است ۲ از بندر گاه تیز بفاصله پنج، منزل کیز (کیچ کنونی) واقع بود که از اینجا فنزبور دو منزل فاصله داشت و بدین شهر راهی از طرف قصر قند میرسید، و کیز و قصر قند هر دو بفاصله شش منزلی ارمبیل واقع بودند و از اینجا تا قنبلی دو منزل، و از قنبلی تا دیبل بندر گاه معروف سند (نزد یک گراچی کنونی) چهار منزل بود ۳

ولایت طوران:

بطرف شمال شرق مکران و متصل مرزهای هند سرزمین طوران واقع و پایتخت آن قصدار = قزدار (خضدر کنونی عرض ۳۷ درجه ۴۸ دقیقه شمالی و طول ۶۶ درجه ۳۷ دقیقه شرقی) بود، و دران سرزمینی بنام بدهه نیز شاملست، مرکز آن قندابیل (= گند اوه کنونی عرض ۲۸ درجه ۷ دقیقه شمالی، و طول ۶۷ درجه ۷ دقیقه شرقی) بود .

۱ - معجم البلدان ۱۸۰/۵

۲ - جغرافیه خلافت شرقی ۴۹۷

۳ - اصطخری ۱۷۸ و ابن حوقل ۲۳۳ و مقدسی ۴۸۵

از شهرهای معروف طوران کیز کانان = قیقان است که اکنون قلات بلوچستان گویند و مشهور است.^۱

بشاری مقدسی در حدود (۸۳۷۵) شهرهای طوران را قندابیل - بیج نرد (بجی رته) جث رد (جسرته) بکانان - خوزی - رستا کهن - رستاق روذ - موردان - ماسکان - کهر کور - محالی - کیز کانان - سوره - قصدارمی شمارد^۲ که تطبیق آن با مواقع کنونی مشکل است، و این حوقل فاصله قصدار را از بندرگاه تیز مکران ۱۲ مرحله (= ۱۴۴ میل) نوشته است^۳

ولایت سند:

در قرن ششم مسیحی حکمران سند راجه سیهرس (شری هرشه) بن ساهسی رای نامداشت، که پایتخت او شهر ارور (= الور = روهری کنونی کنار دریای سند) بود، و حدود کشور او در شمال مشرق به کشمیر و در جنوب مغرب به مکران و در جنوب بدریای محیط و دبیل و در شمال به کوه کردان در کیکانان میرسید و تمام سند ه به پنج بخش تقسیم می شد:

- اول: برهن آباد مشتمل بر حصار نیرون و دبیل و لو هانه و لاکه و سمه.
- دوم: سیوستان: مشتمل بر بودیه - جنکان - کوه پایه روجهان تا سرحد مکران.
- سوم: اسککنده: مشتمل بر بانیه - تلواره - چچ پور تا حدود بود هپور.
- چهارم: ملتان مشتمل بر سکه - برهمپور - کرور - اشهار - کنبه تا سرحد کشمیر.
- پنجم: دارالملک ارور، که کردان و کیکانان و برهاس در تحت فرمان خود راجه بود؛ و این حوقل شهرهای ذیل را در سند و نواحی آن می شمارد. منصوره - دبیل - نیرون - قالری - انری - بلری - مسواهی - نهرج - بانیه - منجا بری -

۱ - جغرافیه خلافت ۳۰۰ د

۲ - احسن التقاسیم ۴۷۶ ببعد

۳ - صوة الارض ۲/۳۲۷

۴ - چچ نامه ۱۵ طبع دهلی ۱۹۳۹ م

حکمرانان محلی و حمله نيمروزيان :

طوريکه گفتيم دراواخر قرن ششم ميلادي، بقايای حکمرانان محلی بر سند و نواحی متصله آن حکمرانی داشتند، و راجه يی بنام سيهرس بر تخت شاهی نشسته بود، چون کشور او از طرف پادشاه نيمروز (سيستان) مورد تعرض قرار گرفت، و نيمروزيان به کرمان رسيدند، رای سيهرس (شاهی هر شه) از پایتخت خود ارور (روهری کنونی) بمقابله برآمد، ولی لشکرش شکست خورد و سيهرس در میدان جنگ کشته شد.

بعدازرای ساهسی پسرش بجای پدر نشست، و بر تمام سند بمددوزیر دانشمند خود رام بدهيمن حکم راند، تا که پندت چچ بن سيلايچ اولاً به وریری و بعد از آن به شاهی رسيد، و پس از فتح تمام بلاد سند، ملتان را تا مرزهای کشمير بکشود، و در سنه ۲ هـ بلاد مکران را هم ضميمه سند ساخت، و پس از چهل سال شاهی در سنه ۴۰ هـ ۶۶۰ م در ارور پایتخت سند از جهان رفت و بعد از راجگان ذیل حکم رانند :
 راجه چندر : برادر چچ که پيرودين بود ابود، و پس از هفت سال شاهی در سنه ۴۸ هـ - ۶۶۸ م بمرد.

راجه داهر : پسر کوچک چچ، بعد از چندر در ارور پادشاه شد ولی در برهمن آباد راج پسر چندر تا یکسال حکم راند، و چون در گذشت بجایش برادر بزرگ داهر که دهرسيه بن پچ باشد، بر تخت نشست، و در سنه ۵۲ هـ بمرد. و تمام سند به داهر باز ماند.^۲

نخستين برخورد عرب با اين سرزمين :

در سنه ۱۵ هـ از حضور حضرت عمر خليفه دوم، عثمان بن ابی العاصی ثقفی حکمران عمان و بحرین مقرر شد^۳

۱- صورة الارض ۲۱۹۲

۲- تلخیص از چچ نامه ص ۱۴ ببعده و تاريخ مصومى سيد مصوم قندهاری و تاريخ سند سيد ابوظفر ندوی که ماخذ هر دو همان کتاب اول است.

۳- فتوح ۵۳۰

وی برادر خود حکم را از بحرین با کشتی های جنگی به سواحل هند فرستاد ،
و بندر گاه تها نه (بین گجرات و کوکن بمبئی) را گرفت ؛ و بعد از آن برادر دیگر او
مغیره بن ابی العاصی از راه بحر بر شهر ساحلی دیبل (نزدیک کراچی کنونی) و نیز حکم
بر بندر بروص (بهریج گجرات) حمله کرد.^۱

درین وقت از عهد ملک رای سند چچ بن سیلیج ۳۵ سال گذشته بود ، و چون مغیره
شهر ساحلی دیبل را محصور کرد ، ملکی از دیبل بمقابلهت برآمد ، که سامه بن دیواج
نام داشت ، و مغیره درین جنگ کشته شد ، و چون این اطلاع به حضرت عمر خلیفه
رسید ، ربیع بن زیاد حارثی را که حکمران مکران و کرمان بود ، از غز و هند منع
بلیغ فرمود^۲

در عهد خلافت حضرت عثمان (رض) بعد از سنه ۲۴ هـ جنگهای عمال عربی
در ولایات افغانی متصل بسند ادامه داشته ، و عبدالله بن عمار بن کمر یزد
سیستان و عبدالله بن معمر در مکران ، و مجاشع بن مسعود در کرمان و جبال قفص
(کوچ و کپیج) به حرب و ضرب مشغول بودند^۳ و در عهد حضرت علی (رض) ثاغر
بن دعر (سنه ۳۸ هـ) و حارث بن مرثه عبدی از راه بهرج و کوهپایه بر کیکانان تاختند ؛
و در سنه ۴۲ هـ با ۲۰ هزار مرد کیکانی در آویختند و از آن پس به مکران برگشتند .

در سنه ۴۴ هـ عهد حضرت معاویه بن ابوسفیان ، عبدالله بن سوار عبدی ، با چهار
هزار سوار بر کیکانان حمله برد ، و در نتیجه کشته شد ، و لشکرش هزیمت یافت ،
و بعد از دادن تلفات فراوان به مکران باز آمدند^۴

حکمرانان عربی بعد ازین درین سرزمین با احتیاط پیش آمدند ، و بعد از مرگ
عبدالله بن سوار ، تا دو سال سنان بن سلمه هذلی در مکران و سند حکمران بود ،
و پس از وراثت بدین عمر و جدیدی که جوانی شریف و بزرگ همت بود ، بدین دیار

۱ - فتوح ۵۳۰

۲ - چچ نامه ۷۳

۳ - الکامل ۹۷/۳

۴ - چچ نامه ۷۷ ، فتوح ۵۳۱ ، الکامل ۳۲۱/۳

آمد ، و از مردم کیکانان مالیات باقی مانده را تحصیل کرد ، و غنایم و بردگانی را گرفت ، و چون از راه سیستان باز می‌گشت ، در راه پنجاه هزار مرد راه او را بگرفتند و بکشتند ، و بعد ازین سنان بن سلمه که فاتح فاضل و خدا پرستی بود ، و بهر جا که میرسید ، سنتهای نیکو می‌نهاد ، در ناحیت بود هیبه سندگشته شد ، حدود (۶۰) ۵ در سنه ۵۶۱ ابوالاشعث منذر بن جارود عبدی ، در بوقان و کیکان جنگها کرد ، و قصدار را بگرفت ، ولی در حد توران رنجور شده و بمرد ، و بجایش پسر او حکم بن منذر والی سند شد ، ولی بعد از شش ماه واپس خواسته شده و بجایش ابن حری باهلی از طرف عبیدالله بن زیاد مقرر شد ، وی بسا از بلاد ربه جنگهای سخت بکشود ، و پیروزی هادید ، و غنیمت ها گرفت ، که شاعری درباره او چنین گفت :

لولا طمانی بالبرقان مارجمت منه سرا یا ابن حری باسلا ب ۲

(اگر من در بوقان نسیزه بازی نکرد می - پس لشکر ابن حری با مال غنیمت باز نه آمدندی)

در حدود سنه (۵۷۹) یکی از راجگان اطراف سند که رمل (رنمل) نام داشت بر راجه داهر باغی شد ، و از راه او بر مرکز شاهی او رولشکر کشید ، و داهر از مقابلت او عاجز آمد ، درین وقت همان اعراب بنی سامه که با علافیان از حکام عربی ممالک اسلامی گریخته و به کشور داهر پناه آورده بودند ، داهر ایشان را به یاری خویش باز خواند ، و پانصد مرد عربی جنگی دلاور بقیادت محمد علافی بر لشکریان رنمل شبخون آوردند . و بسا از ایشان را بکشتند و بشکستند ، و در حالیکه لشکر رنمل میگریخت هشتاد هزار اسیر و ۵۰۰ فیل را بدست داهریان و اعراب باز گذاشتند .^۳

۱- فتوح ۵۳۲ حج نامه ۸۲

۲- فتوح ۵۳۳

۳- حج نامه ۷۰ بیعت الکامل ۳۰۸/۴ بیعت .

۸ - فتح محمد بن قاسم در سند و استیصال

راجگی محلی

نفوذ علافیان عربی نژاد در سند و اختلاف ایشان با حجاج حکمران اموی عراق و خراسان و سند علت تشویش دربار اموی بود، و چنانچه گذشت عبدالرحمن محمد بن اشعث بعد از بغاوت طولانی و جنگ‌های شدید با حجاج در سنه ۸۵ هجری بوسیلهٔ رتبیل پادشاه زابلستان از بین رفت، و یکی از همراهان او سرداران جماعت باغیان عبدالرحمن بن عباس بن ربیع بن عبدالمطلب که از مشاهیر بنی‌هاشم بود، از چنگ حجاج گریخته و به سند که مرجع مخالفان دربار اموی بود پناه برد^۲

چون لشکریان اموی دوبار در سند تباہ گردیده و ناکام برگشته بودند، حجاج تصفیه این حواشی خراسان و سیستان را مهم شمرده و داماد و عمزاده جوان ۱۷ ساله خود محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی را که حکمران پارس بود، بالشکری گران از شیراز به مکران و سند فرستاد.

لشکر محمد بن قاسم بقیادت ابوالاسود جهم بن زحر جعفی و مرکب از شش

۱- محمد بن قاسم متولد ۵۶۲ = ۶۸۱ م و متوفی ۷۱۷۸۹۸ م از سپه سالاران بزرگ امویانست که پدرش از طرف حجاج والی بصره بود، و در عصر ولید بن عبدالملک بفتح سند گماشته شد و تا ملتان فتح نمود. چون بعد از ولید برادرش سلیمان بن عبدالملک بر مسند حکمداری امویان نشست، او تمام اعمال حجاج را بر انداخت، و از آن جمله محمد بن قاسم را هم از سند به واسطه آورده و زندانی ساخت و در زندان کشته شد (الاعلام ۷/۲۲۵)

هزار سوار شامی و دیگر لشکریان فراوان باشش هزار جمازه و سه هزار اشتر بختی^۱ در سنه ۹۲ هجری بسوی سند بحرکت افتاد، و آنقدر مجهز بود، که سوزن و نخ را هم همراه داشت، و چون در سند سر که بدست نمی آمد، پنبه مخلوج را بسر که آلوده و در سایه خشک ساختند، تالشکریان اموی آنرا در سند در حین احتیاج در آب جوشانیده و سر که را از آن بدست آوردند.^۲

محمد بن قاسم علاوه برین لشکربری، کشتی های زیادی را نیز مجهز ساخته، و با سامان و لوازم فراوان و سلاح و مردان جنگی از راه بحر بر بندرگاه دیبل سوق داد. و در آن منجینی بنام (عروس) نیز بود، که پانصد مرد آنرا حرکت دادندی^۳ حمله سپاهیان پیاده بری محمد بن قاسم از راه مکران بر فنز بور (پنج گور) و ارمابیل (ارمن بیله) صورت گرفت، و محمد بن هارون والی مکران با سپاه تازه دم، بحکم حجاج با و پیوست، ولی محمد بن هارون در قنبل (قنبل) بمرد و جهم بن زحر در طلیعه لشکر بر بندرگاه معروف دیبل (نزدیک کراچی) حمله نمود، و سپاهیان بحری از راه بحر برین ساحل پیاده شدند، و روز جمعه ماه محرم سال ۹۲ هجری بود، که محمد بن قاسم با را اول درین سرزمین خطبه و نماز آدینه خواند. بر دور شهر خندق کردند، و نیزه ها نصب نمودند، و هر دسته لشکر زیر بیرق خویش فرود آمد، و مناره ای که در آن مجسمه بد (بودا) موجود و پرستش گاه مردم بود و بران پرچم سرخی افراشته. این بتکده معروف بوسیله منجینق (عروس) سنگباران شد، و بدین نمط شهر دیبل (دیول) فتح گردید و حکمران داهر بگریخت، و در شهر مفتوح تا سه روز قتل و کشتار دوام داشت، و بسا از نگهبانان بتکده کشته شدند، و بجای این معبد مسجدی بنا شد، و چهار هزار مرد عربی درین شهر ساکن گشتند.^۴

۱ - جمازه بفتح اول و تشدید دوم بمعنی اشتر تیز رفتار و اشتر بختی بضم باء نوعی از اشتر قوی و بزرگ سرخ رنگی خراسانی (غیاث)

۲ - فتوح ۵۳۴

۳ - فتوح ۵۳۵

۴ - فتوح ۵۳۵، تاریخ یمنوی ۲ / ۲۸۸

درین جنگ صاحب بن عبدالرحمن بر مقدمه لشکر و جهم بن زحر بر ساقه و عطیه
بن سعد عرفی بر میمنه ، و موسی بن سنان هذلی بر میسره بودند ، و لشکریان بحری به
دریا سالاری خیریم بن عمرو بن مغیره بر کنار دیبل پیاده شدند .

اینک داستان محاصره و فتح دیبل را که از مهم ترین وقایع جنگی آخرترین نقاط
سرزمین های مرزی خراسان و سیستان و زابلستان است با قدری تفصیل از قول
علی بن حامد کوفی مترجم چچ نامه (۵۶۱۳) بشنوید :

«محمد بن قاسم در سواد دیبل نزول کرد و خندق فرمود ، و علم و رایات بکشادند ،
و نوبت بزدند ، و لشکر بهر موضع که مرتب بودند مقام کردند ، و منجنیقها بیرون
آوردند . و راست کردند ، و یک منجنیق خاصه امیر المومنین بود ، نام او عروسک ،
و صل نر و ماده او را پانصد مرد بکشیدندی ، تا سنگ از وی جدا گشتی .

و در میان دیبل بتکه ای بود بلند و فراشته ، و بر سر او گنبدی بود نهاده ، و رایت
حر بر سبزی بروی بسته - بلندی بتخانه چهل گز بود و بزرگی گنبد نیز چهل گز بود ،
و درازی علم و رایت چنان بود ، که بکشادن آن رایت چهار زبانه داشت - هر زبانه
بطرفی متناثر شدی ، و سر زبانه بمثل آویزش بر جها افراشته گشتی . چون لشکر اسلام
را بدیدند - رایت بتخانه را از سرد قل بکشادند ، و حصار یان بجنگ پیش آمدند .

محمد قاسم لشکر را تعبیه کرد و حمله کردند ، تا حصار یان خود را به پناه حصار
انداختند . ناگاه بر همنی از داخل حصار بیرون آمد ، و امان خواست و گفت :
بقا باد امیر عادل را که در کتب تنجیم ما چنان حکم کرده اند که ولایت سند بر دست
لشکر اسلامی فتح شود ، و کفار منهزم گردند ، فاما این رایت بتخانه طلسم است مادام
که رایت بتخانه برقرار است ضبط آوردن این حصار امکان ندارد ، در آن باید
کوشید که سر این بتخانه بشکند ، و رایت او پاره پاره شود و فتح میسر گردد .
پس محمد قاسم جموعه سلمی منجنیقی را بخواند و گفت : این رایت و قل بتخانه
را بسنگ منجنیق توانی شکست ؟ اگر بیندازی ترا ده هزار درم بر سبیل انعام

دهم. جعوبه گفت: این منجنیق خاصه دار الخلافت را که عروسک میگویند دوگرازوی
 بیرند، من به سه سنگ دقل و رایت را ببندازم و سر بتخانه را بشکنم . . .
 پس روز دیگر . . . محمد قاسم جعوبه را بخواند، و از آنجا که نشان کرده
 بود، منجنیق را بردند و لشکر را تعبیه کرد، و از اطراف حصا ر در آمدند، و تیر با ران
 کردند، و پانصد مرد رسن کشر را بیاوردند. جعوبه اول سنگ ببنداخت و مسلمانان
 تکبیر گفتند. بزخم اول رایت بدرید و از سر دقل جدا شد. سنگ دیگر راست کرد
 و بحکم بردقل بتخانه زد و بشکست.

چون دقل که گنبد بود بشکست، و طلسمات جادوان پریشان شد، دیبلیان متردد
 شدند، بفرمان خدای عزوجل - حصار با زمین برابر شد^۱

بعین صورت محمد قاسم بتکده دیبل را برکنند، و شهر را فتح نمود، و تمام
 اسیران جنگی عرب را که در دست دیبلیان بود ندرها کرد، و حمید بن وداع نجدی را
 در آنجا حکمران گردانید، و دو دختر را ی دیبل به حجاج فرستاده شدند.
 محمد قاسم بعد ازین از راه ارما بیل عزم فتح حصار نیرون (حیدرآباد کنونی سند)
 کرد، درینوقت نامه تهدید آمیزی از رای داهر به او رسید، که در آن سوء عاقبت
 ابوالعاصی ثقفی و بدیل را در سند یاد آوری کرده و او را از قوه صد پیل مستی که
 در دسترس رای جیسبه بن داهر است، و جمله هند و سند و بلاد مکران و توران در تحت
 فرمان او بوده، و راکب پیل سپید است ترسانیده بود.

اما محمد قاسم جواب این نامه را که در سنه (۹۳هـ) نوشته شده بکمال درشتی
 و نیروی قلبی داد، و لشکریان خود را بر نیرون سوق کرد، و منجنیق ها و سامان جنگی
 را از راه ناله سا کره دریای مهران (سند) در کشتی ها نقل نمود^۲

وی فتح نامه بی رادرباره کشودن دیبل به حجاج نوشته بود، که پاسخ آن از طرف
 حجاج رسید، چون این نامه روحیه فاتحان اسلامی را در مقابل ملل مفتوح و واضح
 میسازد و در تاریخ فتوح مهم ترین سند است، ترجمه عین آنرا می آوریم:

۱- چچ نامه ۱۰۶

۲- چچ نامه ۱۰۵ بیعد

«بسم الله الرحمن الرحيم از حجاج بن يوسف الی محمد
 بن قاسم : اما بیاید دانست که اتفاق خاطر و مقتضای همت ما
 بران مقصود است که ترا بهمه احوال ظفر خواهد بود و مظفر
 و منصور باشی ! و دشمنان از کرم خدای عزوجل بعقوبت عاجل
 و در عذاب آجل مقواتر مأخوذ و مقهور خواهند بود ، زینهار
 تاظن بدنبری ، که آن همه فیل و اسب و متاع و مال ایشان
 روزی تست ، باید که بایاران زندگانی نیکو کنی ، و در احترام
 هر یک بکوشی ، و همه را قوت دل دهی که آن ولایت همه در
 ملک تو خواهد آمد ، و آنچه هر حصار که مسلم گردد ، و آنچه
 ما یحتاج لشکر است ، در اخراجات و اهبت^۱ برسانی ، و از طعام
 و شراب آنچه در بایست تواند بود ، منع و زجر نکنی ، و در خصب
 و تیسیر^۲ باقصی الغایه بکوشی ، تا در لشکر غله ارزان
 باشد ، و آنچه در دیبل گذاشته است ، در وجه ایشان صرف
 کنی اولی تر ، که ذخایر حصار ، که چون مملکت مسلم گردد ،
 و حصارها مضبوط شود ، در ترفیه رعایا و استمالت ساکنان جد
 کرده شود ، و چون زراع و صنایع و تجار مرفه و آسوده باشند ،
 ولایت مزروع و معمور گردد ، انشاء الله تعالی کتبه فی العشرین من
 رجب سنه ثلاث و تسعین ۲۰۳ رجب ۹۳

محمد قاسم تا حصار نیرون که از دیبل ۲۵ فرسنگ (۷۵) میل است به هفت روز
 رسید ، ولی سر کرده شهر تسلیم شد ، و نیرون مفتوح گشت ، و محمد قاسم شحنة
 خود محمد ذهلی را در آن گماشته و بجای بتکده بودائی مسجدی را بنا نهاد ، و بعد

۱- اهبت : بخشیدن .

۲- یعنی آبادی و آسانی .

۳- چچ نامه ص ۱۱۵

ازین به فتح سیوستان (سهوان = سدوسان) روی آورد ، که در حصار آن بجهرا این چندر عمزاده داهر مقاومت میکرد ، ولی بعد از محاصره يك هفته شهر را گذاشت و بجانب بودهیة گریخت .

دزین وقت حکمران این سرزمین کا که بن کوتک نام داشت ، که مرکز شاهی اوسیسیم (سیوی کنونی آنطرف دره بولان) بود ، و کیش بودائی داشت ، وی بصلح نزد محمد بن قاسم رفت ، و باز به حکمداری همین سرزمین منصوب گشت و عبدالملک بن قیس دقیقی را با او درسیسم شحنة گماشت ، و حمید بن وداع نجدی و عبدالقیس جارودی را با اداره آن سرزمین فصب کرد^۱

لشکر عرب در محرم سال ۹۳ هـ بفتح قلعه اشبهار موفق آمده و راجه راسل و راجه موکه بسایه از راجگان اطراف سند نیز مطیع شدند ، و تنهار راجه داهر در مقابل مسلمانان باقی ماند ، و بر لب آب مهران ترتیب مقابله گرفت ، و از یکم رمضان سنه (۹۳ هـ) جنگ آغاز شد ، که قیادت لشکر قلب و طلایه را فرزند داهر جیسیمه بعهده داشت ، و ده هزار سوار در قلب لشکر او می جنگیدند ، که عدد پیلان جنگی این لشکر صد و سپاهیان زره پوش مسلح ده هزار ، و پیادگان سی هزار و عدد کل افواج داهر شصت هزار بود .

اما مسلمانان جمله پانزده هزار و پانصد نفر لشکر بشمول ۹۰۰ نفر نفت - انداز داشتند ، و جنگ طرفین نادم رمضان طول کشید ، و در همین روز راجه داهر در میدان نزدیک قلعه راورد در جنگی کشته شد (پنجشنبه ۱۰ رمضان ۹۳ هـ) و سرش را به عراق نزد حجاج فرستادند ، و لادی زن داهر گرفتار و در حباله محمد قاسم آمد ، و عمرو بن خالد کلبی که داهر را کشته بود در حماست گفت :

الخیل تشهد یوم داهر و القنا	و محمد بن القاسم بن محمد
انی فرجت الجمع غیر معرد	حتی علوت عظیمهم بمهند

۱- چیچ نامه ۱۱۸ بیوه .

فتر کتہ تحت العجاج مجدلا متعضر الخدین غیر موسد^۱

«خیل اسپان و بیزها و محمد بن قاسم بن محمد گواہ اند کہ من در روز داهر چه کردم؟
من صفوف دشمن را می شگافتم، تا کہ سردار ایشان را زیردم شمشیر ہندی
در آوردم. و در حالتی اورا باز گذاشتم کہ رخسارگان وی خون آلود بود و در زیر
سرتکیہ بی نداشت»

این جنگ و فتح عرب در نظر مردم آنقدر اہمیت داشت کہ تصاویر داهر و قاتل
اورا ساخته بودند و بقول بلاذری منصور بن حاتم آنرا در بروج (بہر وچ)
دیدہ بود^۲ و گویند:

«چون سرداہر پیش حجاج نہادند، و چتر و اعلام او نگوئسار کردند

و بندیان را در صف نعال باستانیدند، مردی بود از بنی ثقیف

بر پای خاست و این شعر در شادی فتح را اور و کشتن داهر گفت:

فتحت بلاد السند بعد صعوبۃ و مہابۃ لسمحمد بن القاسم

ساس الامور سیاستہ ثقیفیۃ بشہامۃ منہ و رای جازم^۳

«سرزمین سند بعد از دشواری و باشہامت بدست محمد بن قاسم مفتوح گردید.

وی کارها را با سیاست ہوشیاری و باشہامت و فکر استوار پیش برد»

۱- فتوح ۵۳۷ ج ۱ نامہ ۱۸۵ تاریخ سند و وی ۷۷ تاریخ یعقوبی ۲۸۹/۲

۲- فتوح ۵۳۷

۳- ج ۱ نامہ ۱۸۹

۹- فتوح دیگر در حواشی شرقی

خراسان تا ملتان

محمد بن قاسم بعد از ختم کار راجه داهر، به تصفیة بلاد دیگر پرداخت، و چون جیسبه پسر داهر هنوز در حصار را اور مقاومت میکرد، و بائی خواهر داهر با (۱۵) هزار مرد جنگی اورا تایید می نمود، بنا برین لشکریان محمد برین حصار حمله کردند که جیسبه، به برهن آباد گریخت، و بائی خواهر داهر با جمعی از دختران را اور خویشتن را در آتش سوزان ستی کردند، شش هزار سپاهی هلاک و سی هزار اسیر گشتند.

جیسبه در برهن آباد^۲ استعداد حرب نمود، و از برادر خود گوپی (قوفی) بن داهر، که در دارالملک ارور (روهری کنونی) بود، و از برادر زاده خود چچ بن دهر سیه که در حصار با تیه حکم میراند، و از دهول بن چندر عمزاده او حکمران بدیهه و کیکانان کمک خواست.

اما محمد قاسم در شوال ۹۳ هـ بر دو قلعه بهرور و دهلیله که یوراج عمزاده داهر باشا زده هزار مرد جنگی در آن مقاومت کردند حمله نمود، و هر دو قلعه را در ذوالحجه ۹۳ هـ بگرفت، و آنرا به نوبه بن هارون سپرد، و خود وی در جمادی الاولی ۹۴ بر برهن آباد که در آن جیسبه با چهل هزار لشکر خود نشسته بود هجوم نمود و مدت شش ماه این شهر را محصور داشت، تا که بالاخر جیسبه به کشمیر گریخت و برهن آباد روز یکشنبه آخر ماه ذوالحجه ۹۴ هـ در حالیکه در حدود ۲۶ هزار نفر سندی در

۱- چچ نام ۱۸۹

۲- در ضلع نواب شاه سند کنونی.

اطراف آن سردادند مفتوح گردید، و محمد قاسم بر طبقه ثروتمندان فی نفر ۴۸ درهم (تقریباً ۱۰۰ - افغانی) و بردسته متوسط ۲۴ درهم (تقریباً ۱۵۰ افغانی) و بر مستمندان ۱۲ درهم تقریباً (۲۵ - افغانی) وضع جزیه نموده و در مقابل آن به کسانی که دین اسلام را نپذیرفتند آزادی اجرای مراسم دینی داد، و باهل شهر که در جنگ تلفات مالی دیده بودند، یک صد و بیست هزار درهم اعانت نمود، و وداع بن حمید نجدی را در برهمناباد کوتوال ساخت، و هذیل بن سلیمان از دی را به حفاظت اراضی مرزی کیرج تعیین نمود، حنظله بن ابی بنانه کلپی در دهلیله حکمران شد و قیس بن عبدالملک مدینی و خالد انصاری را با یک هزار لشکر پیاده به سیوستان فرستاد، و جماعتی را از مدبران و انایان امور به تنظیم دیبل و نیرون ارسال داشت، و بتاریخ ۳ محرم سنه ۹۵ ه از برهمن آباد حرکت کرد، و اروروسا و ندری و بسمد و لوهانه و سمسه سته و بایبه و اسکندره و سکه را بدست آورده، و شهر ملتان را که در آن کندارای بن چندر برادرزاده داهر حکم میراند محصور کردند، ملتانیان شش هزار نفر تلفات دادند، و در سنه ۹۵ ه این شهر نیز بدست لشکریان محمد مفتوح گردید، و خزاین طلای ملتان که این شهر را بسبب آن فرج بیت الذهب (مرز طلائی) گفتندی، بدست مسلمانان فاتح افتاد، و بت طلائی معروف آن هم (بوزن ۲۳۰ من طلا) در جمله اموال غنیمت از راه بندر دیبل در کشتی بعراق پیش حجاج فرستاده شد^۱ و بقول بلاذری شصت ملیون درهم بدست مسلمانان افتاد^۲ گویند که در فرج بیت الذهب در یک بت خانه چهل بهار طلا را یافتند، که هر بهار ۳۲۳ من باشد، و تمام این ثروت عبارت بود از ۱۳۳۲۰ من طلا مساوی ۶۰۰، ۳۹۷، ۲۰۰ مثقال مساوی ۳، ۵۹۶، ۴۰۰ درهم^۳

محمد بعد از فتح ملتان امیر داود بن نصر عمانی را در ملتان و عکرمه بن

۱- حج نامه ۱۹۳ ببعد، فتوح ۵۳۸ ببعد.

۲- فتوح ۵۳۸

۳- المسالك و المعاليک ابن خرداذبه ۵

ریحان شامی رادر سواد ملتان، واحمد بن خزیمه مدنی رادر حصار اشبها و کرور
 مقرر داشته و خریم بن عبدالملک تمیمی را بر ساحل جهلم در حصار برهمپور نصب
 کرد، و درینوقت عدد لشکریان محمد بن قاسم به پنجاه هزار سوار میرسید^۱
 محمد پس از فتح تمام سرزمین سند، که از مرزهای کشمیر تا کناره‌های
 بحر جنوباً کشیده می‌شد، بسرحدهای کشمیر رسید، و در آنجا علایم سرحدی
 را نصب کرد، و ابو حکیم شیبانی را باده هزار سوار به رای قنوج هر چند را بن جهتل
 که بین کشور سند و بنگال در وسط هند حکمرانی داشت ارسال کرد، ابو حکیم در
 اودها پور توقف کرده، وزید بن عمر کلابی را بانامه خلیفه اموی به قنوج سفیر
 فرستاد، تاراجه قنوج را باسلام دعوت نماید، و الا باید در اطاعت اسلام آیند
 و جزیه و خراجی را بدهند؛ ولی راجه این پیام را نپذیرفت و سرکشی کرد.^۲
 در شوال ۵۹۵ هجری بن یوسف حکمران اموی عراق و خراسان و سند در گذشت،
 چون این خبر به محمد بن قاسم در ملتان رسید، از آنجا بازگشت، و در راه بیل مان
 (بهلیمان) را که بر مرز سند و گجرات واقع بود فتح نمود، و چون به کیرج (جی پور)
 رسید، راجه دوهر حکمدار آنجا بجزنگ برآمد، و در میدان پیکار کشته شد و شاعری
 گفت:

نحن قتلنا داهراً و دوهراً^۳ و الخیل تردی منسراً فمئسراً^۲

« ما دهر و دوهر را در حالی بکشتیم؛ که دسته‌های سواران بهر طرف می‌تاختند. »

بعد از محمد بن قاسم

بعین صورت ولایت سند که در جوار شرقی افغانستان و ماورای دریای مهران
 (سند) افتاده بود تا اواخر سال ۵۹۵ بدست محمد بن قاسم فتح شد، و چون در جمادی
 الاخری ۵۹۶ هجری بن عبدالملک در دمشق بمرد، سلیمان برادرش بر تخت امویان
 نشست، وی با حجاج و دودمان او اختلاف شدیدی داشت و یزید بن مهلب رادر

۱- چچ نامه ۲۴۱

۲- چچ نامه ۲۴۱ بعد و تاریخ سند از ندوی ۱۱۷ بعد.

۳- قنوج ۵۳۹

عراق والی، و صالح بن عبدالرحمن خارجی را عامل خراج گردانید، که هر دو دشمنان سرسخت حجاج و دودمانش بودند، ایشان محمد بن قاسم را از حکمرانی سند معزول داشته و یزید بن ابی کبشه سکسکی را بر سند والی کردند، و او محمد را در غل و زنجیر کشیده به عراق فرستاد، تا در آنجا کشته شد. محمد درین هنگام گفتی:

اضا عونی و ای فتی اضاعو لیوم کریهة و سد اد ثغرا

« آنها مرا ضایع کردند و جوانی را از دست دادند، که در روزهای بد و هم برای نگاهبانی مرز بکار می آمد. »

یزید در سندهژده روز زنده ماند، و چون بمرد از طرف سلیمان بن عبدالملک، حبیب بن مہلب والی شد، ولی در خلایق که از حبس و مرگ محمد قاسم در سند پیدا شد، جسیه بن داهر سود برد، و باز آمده بر همنا با درا گرفت، و سندیان باغی شدند، مگر حبیب بر کنار مهران با او مقابل شد و مردمان او را مطیع شدند، و برخی را به جنگ و زور باطاعت باز آوردند.

چون در صفر سنه ۹۹ هـ سلیمان بن عبدالملک در گذشت و بجایش خایفه دادگر بهی خواه عمر بن عبدالعزیز نشست، وی عمر بن مسلم با هلی (برادر قتیبه) را بر سند حکمران گردانید، و به ملوک هند نامه های تبلیغ اسلام را فرستاد، که برخی از ایشان اسلام را قبول کردند، و درین جمله جسیه بن داهر نیز مسلمان شد، و بناهای اسلامی تسمیه شدند^۲

جنیش آل مہلب و حکومت جنید :

در سال اول جلوس عمر بن عبدالعزیز، آل مہلب دودمان نیر و مندیکه و ایان عراق و خراسان و سند بودند، بجرم تبذیر و اضا فہستانی معزول شدند، ازین جمله یزید بن مہلب در سنه ۱۰۱ هـ در عصر یزید بن عبدالملک اموی خروج نموده و تمام عراق و خراسان را گرفت، و به سند نیز یکی از همراهان خود دواع بن حمید از دی

۱ - یعقوبی ۱ / ۳۵۶ و قنوح ۵۳۹

۲ - قنوح ۵۴۰

رافرستاد، مگر از طرف دربار اموی هلال بن احوز تمیمی این باغیان را تعاقب نمود، و تا سال ۱۰۲ ه قندهیل و حواشی سند را از ایشان پاک ساخت، و چون در سنه ۱۰۷ ه جنید بن عبدالرحمن مری به حکومت سند گماشته شد، وی به دیبل آمد و بر کنار مهران تا بر همنا باد رسید. درین وقت جیسیمه بن داهر درین شهر حکم میراند، و به جنید پیغام داد، که من مسلمان شده ام، و از طرف خلیفه صالح عمر بن عبدالعزیز برین دیار حکمران بوده ام، بنا برین نخواهم گذاشت، که درینجا مداخله کنی!

جنید بعد از تجهیز لشکر و کشتی های جنگی بر جیسیمه حمله آورد، و در جنگی که بر کنار های شرقی مهران روی داد، خود جیسیمه گرفتار و با مر جنید کشته شد و چچ (صه) بن داهر برادرش که بقصد دادخواهی و شکوه از اعمال جنید بدر بار اموی از راه عراق میرفت نیز گرفتار گردید، و جنید او را بکشت، و بعد از آن به فتح حواشی شرقی سند: کیرج (که پادشاه آن راه = رای نامداشت) مردم - مندل - دهنج - بروض ازین - سرست - بیلمان - و جزایر آبهای سواحل جنوبی سند موفق آمد، و این پیروزیهای جنید تمام مردم هند را آنقدر متحیر ساخته بود، که در عهد پول کیشی ده یاد او زده سال بعد ازین وقایع، در نوساری کتیبه ای رادر سال ۱۲۱ ه ۷۳۸ م نوشته اند، که در آن گوید:

«لشکریان عرب سلطنت های سند و سورا سته و چادرا و ماروار و بهلیمان را به حیرت انداخته است»^۲

جنید در سنه ۱۱۱ ه از حکمرانی سند معزول و بجایش تمیم بن زید عتبی آمد، که مردی تنبیل و مبذر بود، و درین وقت مسلمانان برخی از مراکز خود را در سند و حواشی هند از دست دادند، و خود تمیم در دیبل نزد یک ماء العجو امیس (تالاب گو میش) بمرد، و حکم بن عوانه کلبی بجایش به سند گماشته شد، وی عمرو بن محمد بن قاسم را که پسر فاتح سابق سند بود، به سپه سالاری خود به سند آورد،

۱- فتوح ۵۴۱، ندوی ۱۲۶ ببعد، تاریخ یعقوبی ۳۱۷/۲
 ۲- تاریخ سند ندوی ۱۳۲ به حواله کتاب گجراتی پراچین انهاس.

وشهری را بنام محموظه درحواشی مرزهای سندوهند بنا کرد، که پناه گاه-ی برای مسلمانان باشد، و چون عمرو بن محمد بن قاسم مانند پدرش درسندبه کارهای نمایانی موفق آمد، و امنیت را باز آورد، و شهر منصوره را در جزیره نمائی که از يك شاخه دریای سند نزدیک مصب آن دریا به بحر تشکیل شده بود بنا نهاد، که بعد از آن مرکز حکمرانان عربی درسند بود.^۱

چون درسند ۱۲۱ هـ حکم بن عوانه در جنگی با سندیان بمرد؛ عمرو بن محمد بن قاسم حکمران مستقل سند گشت، وی حریف خود یزید بن عرار را بگرفت و محبوس نمود^۲ و تا مدت پنج سال به حکمرانی درسند باقی ماند، ولی در سنه ۱۲۵ هـ چون ولید بن یزید اموی درد مشق بر مسند امویان نشست، وی همان یزید بن عرار را که مردی کافی و کاردان بود، از حبس بر آورد، و بجای عمرو به سندش فرستاد.

درینوقت دولت امویان به نهایت فرسودگی خویش رسیده بود، و داعیان خلافت آل عباس بهر طرف کار میکردند، و چون درسند ۱۲۶ هـ مروان الحمار بن محمد بر تخت امویان نشست، منصور بن جمهور کللی که یکی از باغیان بود، در میدان سیاست شکست خورد، و روی به سند نهاد، تا به کمک یزید بن عرار که از خویشاوندان او بود، کاری را پیش برد، اما یزید این داو طلب جدید میدان سیاست را پاسخ مطلوبی نداد، و منصور چون به کنار دریای سند رسید، بر شهر سدوسان قبضه کرد، و کشتی های جنگی را بیاراست، و به پیکار یزید کمر بست.

آخرین ایام دولت اموی:

منصور به مردانگی جنگید، و قوای یزید را پس راند، و این عرار در منصوره حصار ی شد، و بالاخر خود را به منصور سپرد، ولی منصور اورا زنده در بین دیواری گرفت، و خودش بر تمام سند در حدود ۱۳۰ هـ قابض آمد، و برادر خود منظور را بر قندابیل و دبیل حاکم گردانید.

۱- فتوح ۵۴۳، تاریخ یعقوبی ۳۱۷/۲

۲- تاریخ یعقوبی ۳۳۳/۲